

فلاحیان

مردی برای همه فصول جنایت

علیرضا نوری زاده

شناسنامه :

نام کتاب : فلاحیان؛ مردی برای همه فصول جنایت

نویسنده : علیرضا نوری زاده

طرح روی جلد از احمد صیار

چاپ اول : اپریل ۲۰۰۲ - اردیبهشت ۱۳۸۱

تیراژ : ۲۰۰۰ نسخه

ناشر : انتشارات نیما، اسن ، آلمان

ISBN - 3 - 935249 - 59 - 4

Lindenallee 75-45127 Essen-Germany

Nima Verlag: Tel.:0049 (0) 201-20868- Fax: 0049 (0) 201-20869
www.nimabook.com nimabook@gmx.de

کلیه حقوق برای نویسنده محفوظ است

تقطیع : به اکبر گنجی

دراين کتاب می خوانيد

عنوان شماره صفحه

پیشدرآمد ۱۳۹ تا ۱۳۹

حکایت حمید و فاطمه

* نامه فاطمه بروجنی به فلاحیان ۲۷ تا ۱۵

* گفتگو با حمید اکبری ۶۰ تا ۲۹

* گفت برخیز که ... ۶۹ تا ۶۱

همیشه فاطمه

* تازه هائی درباره فاطمه قائم مقامی ۷۱۴ تا ۸۳

قتل های گرگان

* فرزین و شبنم ۸۵ تا ۸۹

* گزارش عبدالناصر مهیمنی و ... ۹۰ تا ۱۲۷

مقدمه ای بریک بازجوئی شرم آور ۱۲۹ تا ۱۳۷

* بازجوئی از همسر سعید امامی ۱۳۹ تا ۱۵۲

* گرجی قربانی گمنام ۱۵۲ تا ۱۵۶

ناگفته ها در قتل های زنجیره ای

- | | |
|------------|--|
| ۱۶۵ تا ۱۵۸ | * قربانیان قتل های زنجیره ای |
| ۱۶۹ تا ۱۶۶ | * باز هم از سیامک سنجری |
| ۱۷۱ تا ۱۷۰ | * عقوبت اسلامی |
| ۱۷۶ تا ۱۷۲ | * رأی محکومیت عاملان قتل های زنجیره ای |
| ۱۷۹ تا ۱۷۷ | * گفته های علیزاده رئیس دادگستری تهران |
| ۱۸۶ تا ۱۸۱ | رابطه مافیایی قتل ه با مافیای مجاهدین |
| ۱۸۹ تا ۱۸۷ | * در زلف چون کمند ... |
| ۱۹۱ تا ۱۹۰ | بهمن قلم |

پیشدرآمد

زمانی که سربازان گمنام امام زمان سلطنت آباد (که امروز همگی برای ما چهره‌های آشنائی هستند) گلوی را مرد اپوزیسیون آن بختیاری راست قامت و آزاده را در پاریس بریدند، من در مقاله‌ای در روزنامه «صوت الكويت» که آن روزها دبیری سرویس ایران و افغانستان و آسیای میانه را در آن عهده دار بودم ، فلاحیان را دستور دهنده و مسئول مستقیم این قتل خواندم. بعدها نیز هربار سرو آزاده‌ای از جمع مبارزان و دگراندیشان در خانه پدری و خارج از ایران به تیغ و گلوله و این آخری‌ها آمپول‌های هوا و شیاف‌های پتاسیم و سم سربازان گمنام امام زمان به قتل رسیدند، من فلاحیان را عامل این قتل‌ها خواندم . در آن روزها کسی در وطن جرأت بربان اوردن نام شیخ علی اکبر فلاحیان را نداشت. و در خارج کشور نیز حرف‌ها متوجه رژیم بود و ستون‌های رژیم به نوعی مصونیت داشتند . در جریان

میکونوس سرانجام همه پذیرفتند که قاتل اصلی کاک صادق شرافکنی و یارانش وزیر اطلاعات جمهوری اسلامی است که سربازان گمنام ایرانی و لبنانی امام زمان را برای به قتل رساندن رهبر حزب دموکرات کردستان و یارانش اعزام کرده بود.

بعد از دوم خرداد فلاحیان از وزارت اطلاعات رفت اما، حضور او همچنان در همه بخش‌ها سنگینی می‌کرد. با بودن سعید امامی و مصطفی کاظمی و پورمحمدی و اکبریان، فلاحیان همچنان زمام امور وزارت را در دست داشت.

همانطور که در فصل‌های بعدی خواهید خواند وزیر اطلاعات قربانعلی دری نجف آبادی، ملای متظاهری که در وزارت خانه نان و ماست می‌خورد اما فلاحیان دستش را در کارهای اقتصادی کاملاً بند کرده بود، روزی یکی دو ساعت از ارشادات فلاحیان برخوردار می‌شد.

در چنین احوالی طرح قتل‌های زنجیره‌ای روشن‌فکران و دگراندیشان که مدتی متوقف شده بود با شکافته شدن سینه داریوش فروهر و همسرش پروانه از سر گرفته شد.

باردیگر نام فلاحیان به عنوان آمر اصلی قتل‌ها به میان آمد، و من که ناخواسته در جریان مسائل پشت پرده قتل‌ها قرار گرفته بودم (شرحش را در نخستین کتابم درباره قتل‌ها و سعید امامی آورده‌ام) به یکاره با انبوهی اطلاعات در مورد

فلاحیان رو به رو شدم . اکبر گنجی که کتاب را به او تقدیم می کنم نام عالیجناب خاکستری را به فلاحیان داد، که به همراه عالیجنابان سیاه پوش و سرخ پوش فصل‌های خونین انقلاب را رقم زده بود .

این کتاب تأملی است در احوال مردی که از فردای انقلاب، تیغ به دست جستجوگر سینه و گردن بود . مردی که با نخستین حکمش به عنوان قاضی شرع، در خوزستان سه چهار نظامی ایرانی اعدام شدند .

در گذار از روزگار علی فلاحیان، آشنائی با حمید اکبری و همسرش خانم فاطمه بروجنی فرزند سردار بروجنی یکی از رشیدترین فرماندهان سپاه که در جنگ با عراق جان باخت، نقطه‌ی عطفی در شناخت حالات و روحیات فلاحیان و آشنائی با مسائل پشت پرده زندگی او بود .

کتاب را با نامه‌ای که این نوج آشنا با فلاحیان در ژانویه گذشته برایم فرستادند آغازمی‌کنم. حمید اکبری از نزدیکان فلاحیان و مدیر بنیاد همگرائی اندیشه‌های بود که فلاحیان در پوشش آن، به کارهای خلاف قانون و اخلاق خود ادامه می‌داد. اکبری سرپرستی دفتر انتخاباتی فلاحیان را نیز در انتخابات دوره ششم مجلس شورای اسلامی عهده دار بود و همسرش نیز بربخش فعالیت‌های فرهنگی بانوان بنیاد نظارت می‌کرد . این دو زن و شوهر جوان و با ایمان اینک دور از وطن و در شرایطی ناگوار به سر می‌برند. فلاحیان و

مافيای او در پی اين دو هستند. حميد اکبری و همسرش زمانی که از نامزد شدن فلاحيان در انتخابات رياست جمهوری آگاه شدند، نامه‌ای خطاب به او نوشته‌ند و نسخه‌ای از آن را برای من فرستادند تا در رسانه‌های بین‌المللی منتشر کنم. متن اين نامه در الشرق الأوسط،ميدل ايست ميرور، و شمار دیگري از نشريات بین‌المللی و كيهان لندن منتشر شد. همچنين تلویزيون فضائي NITV و راديوهای فارسي زبان خارج متن نامه را به نقل از من پخش كردند.

در بخش بعدی مطالب تازه‌ای درباره‌ی فاطمه قائم مقامي يكی از معشوقه‌های علی فلاحيان و اخلاق و روحیات وزیر سابق اطلاعات در برخورد بازنان، آمده است و سپس به جنايت گرگان نظر می‌اندازید و درپی آن، گوشه‌ای از بازجوئی جواد آزاده معاون سابق وزارت اطلاعات و تیمش را از فهمیمه دری نوگرانی همسر سعید امامی آورده‌ام. در پایان اين بخش، از راز قتل يك تاجر يهودی در آغاز انقلاب توسط جواد آزاده پرده برداشته می‌شود. فصل بعدی يادآوری است درباره قتل‌های زنجیره‌ای و ناگفته‌هائی که پيرامون تنی چند از قربانيان، به دست من رسیده است. و سپس اظهارات عباسقلی زاده رئيس دادگستری تهران درباره نگارنده آمده است.

آنچه در فصل پایانی كتاب می‌آيد، مربوط به حادثه‌ای است که در شهر «برمن» آلمان و نیم حادثه‌ای در شهر «اسن»

برای من رخ داد.

برای بازگوئی گذشته‌هائی از جنایات فلاحیان و اصحابش به آلمان رفته بودم، اما هنوز زبان نگشوده از سوی مأموران مسعود رجوی که یکی‌شان از بغداد آمده بود، زیرباران مشت و ناسزا ورنگ، خون‌آلوده سالن سخنرانی را ترک گفتم. در واقع در «برمن» بود که رابطه‌ی پنهانی رجوی و فلاحیان و سعید امامی و حسینیان برایم قاطعیت یافت.

بعد از سه سال تحقیق و تأمل در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای، و امران و عاملان آن، هنوز می‌بینیم زوایای تاریک این پرونده آن قدر زیاد است که شاید سال‌ها وقت لازم است تا فقط گوشه‌هائی از این زوایا با نور واقعیت‌ها، روشن شود. تلاش من نیز اگر تنها در حد نور شمعی روشنائی ایجاد کند، از نگاه خودم، بی‌ثمر نبوده است.

لندن - علیرضا نوری زاده

۲۰۰۲ اپریل

۱۳۸۱ فروردین

حکایت حمید و فاطمه

جناب آقای شیخ علی فلاحیان ، سلام علیکم

بیش از یک سال است که قصد داشتم نامه‌ای به مضمون ذیل برایتان نوشته و رونوشت آن را جهت اطلاع عموم در رسانه‌های گروهی ایران درج نمایم. تا ملت ایران بیش از پیش با چهره شما و خانواده و بستگان و دوستانتان آشنا شود. زمانی که دریافتم خود را برای مقام ریاست جمهوری نامزد کرده‌اید و شورای نگهبان نیز صلاحیت شمارا تأیید کرده است، مصمم شدم که با توجه به آشنائی چندین ساله خودم و همسرم با شما و خانواده‌تان و متأسفانه همکاری با نهاد ساختگی شما در امور فرهنگی یعنی (بنیاد همگرائی اندیشه‌ها) و همکاری در ستاد انتخاباتی شما در دوره ششم مجلس شورای اسلامی بخشی دیگر از سیاه کاری‌های شما و نزدیکاتنان را که تا کنون آشکار نشده از طریق آقای نوری زاده به اطلاع مردم ایران برسانم. خوشبختانه در یکی دو سال اخیر بسیاری از مسائل در رابطه با عملکرد شما در دوران وزارت اطلاعات و بعد از آن برای مردم توسط روزنامه نگاران مبارز و آزاده کشورمان فاش شده است و متأسفانه شماری از این روزنامه نگاران اینک در زندان بهای شهامت خود را در شناساندن چهره شما به مردم ایران می‌پردازند .

من در این نوشته فقط به مواردی که خود و همسرم شاهد آن بوده‌ایم می‌پردازم و از بیان شنیده‌ها در مورد شما پرهیز می‌کنم.

یکی از مهمترین مسائلی که در رابطه با شما و خانواده‌تان همه‌گاه مطرح بوده است موضوع مال‌اندوزی و حرص و آزشما و فساد اخلاقی است و شخص شما با همه قدرت و امکانات در این موارد نقش اصلی را داشته‌اید. واکذار کردن خانه‌های یکی از شرکت‌های وابسته به وزارت اطلاعات از جمله به خواهرتان (همسر شیخ حسین معصومی) در محله اختیاریه تهران یکی از نمونه هاست حالا شما می‌گوئید خانه ندارید؟ زهی تأسف من خود درخانه پدر مرحومتان شاهد بودم که هنگام اعلام اسامی وزرای کابینه آقای خاتمی که همه خانواده شما بیصرانه منتظر آن بودند وقتی فهمیدند که نام شما در بین وزرا نیست، پس از لعن و نفرین خاتمی بالاخره به این نتیجه رسیدند که چون فرصتی نیست باید که اموال و املاک وزارت تحت اختیار شما را تا جائی که ممکن است به اعضای خانواده و نزدیکان واکذار کرد. البته پیش از آن و در فرصت کافی چندین ساله خدا می‌داند که چه میزان از آن نوع سوءاستفاده‌ها صورت گرفته که یقین دارم روزی آشکار خواهد شد.

در شب آخر وزارت شما با دستپاچگی واحدهای مسکونی وزارت را به بستگان خود واکذار کردید. برای این که بعضی از بستگان از قافله عقب نمانند یکی از خواهرانتان (همسر آقای لطفی) شبانه خود را از نجف آباد به تهران رساند تا به یکی دیگر از خانه‌های بادآورده دست یابد. آقای فلاحیان شما خود این شیوه را به بستگان و نزدیکان خود آموخته بودید چرا که پیش از این در کسب اموال نامشروع اقدامات

متعددی داشته اید که من به چند مورد آن اشاره می کنم. تأسیس شرکت تولید غذای کودک «نویاوه» در شهرکرد چند شرکت تولیدی و ساختمانی در اراک ، احداث پروژه های وسیع ساختمانی به نام و با همکاری برادرتان حاج حسین فلاحیان در تهران و اصفهان. راه اندازی چاپخانه ای بسیار مدرن برای شوهر خواهرتان آقای محمدی در تهران (خواهران فلاحیان به ترتیب همسران شیخ حسین معصومی، لطفی، محمدی و درخشان می باشند) و خرید تجهیزات و ابزار پیشرفته از خارج از کشور، همچنین اقدامات پسربزرگтан محمد که دوران طلبگی را در قم می گذراند اما تنها کارش حقه بازی های مالی و رانت خواری بود. شما همه آن شرکت های بزرگ مصادره ای و سرمایه گذاری ها و سهام های وزارتی را به عنوان موقوفات پشتوانه «بنیاد همگرائی اندیشه ها» کردید. همین شیخ حسین معصومی شوهر یکی از خواهرانتان را که در قم به عنوان طلبه ای کودن و درس نخوان و بیمار شهرت داشت و خود شما بارها از بیماری و فساد اخلاقی او نزد همسرم و مادرتان شکایت کرده بودید ، و مادرتان همواره در این زمینه شکایت ها و شکوه هایش را با من در میان می گذاشت ، در کنار خود رشد دادید و با حمایت های شما بود که او توانست برای ساختن حسینیه ای در شهرکرد دست به کلاهبرداری بزند و طلا و جواهر و پول پیرزنان و بیوه های این خطه را که برای احداث حسینیه کمک کرده بودند به جیب بزند. شما خود می دانید که این فرد با حواله سازی خرید اتومبیل از کارخانجات ایران خودرو و سایپا و فروش غیرقانونی آن ها به مردم و صدور چک های بلا محل از حساب پدرش حاج میرزا معصومی به گونه ای که بعدا بتواند همان چک هارا به نصف و ثلث

قیمت بخرد، چه سوءاستفاده‌های کلانی کرد. تکیه اش هم به حضرت‌عالی بود که دستتان با هم دریک کاسه بود.

وقتی معصومی به ظاهر و رشکسته شد شما با آقای غیوری نماینده رهبر در هلال احمر صحبت کردید که به او کمک کند. ایشان هم کمک سخاوتمندانه‌ای به وی کرد و سریعاً یک واحد از آپارتمان‌های اخوی تان حاج حسین فلاحیان به او فروخته شد درباب فساد اخلاقی شوهر خواهر محترمان از نزدیک شاهد فجایعی بوده‌ام که از بازگوئی آن شرم دارم اما یکی از آنها داستان آن خانمی است که در بنیاد همگرائی اندیشه‌ها درس دینی می‌خواند.

شما آقای فلاحیان با برپائی شرکت‌های متعدد مثل نوباوه در شهرکرد برای تولید غذای کودک و شرکت‌های متعدد در اراک و اصفهان و تهران و اهواز و شرکت‌های ساختمانی به نام اقوام و نزدیکان خود، در کنار خرید چاپخانه برای آقای محمدی شوهر خواهرتان، و پروژه ساختمانی حاج حسین برادر خود، یک امپراتوری مالی وسیع به وجود آوردید. در سایه همین شرکت‌ها میلیونها دلار اقلام از تجهیزات مختلف از خارج وارد کردید. پسر ارشد شما که به عنوان طلبه در حوزه مشغول تحصیل بود به دنبال کارهای تجاری شما با استفاده از رانت‌های متعدد دست در دست شیخ حسین معصومی شوهر خواهر فاسد شما ثروت هنگفتی برای شما و خودش دست و پا کرد. شما بسیاری از شرکت‌ها و مؤسسات تجاری و فرهنگی برای ایجاد پوشش جهت سوءاستفاده‌های خود به وجود آوردید که یکی از آن‌ها بنیاد همگرائی اندیشه‌ها بود که همسر من اداره آن را عهده دار بود. من و او دنبال کارهای فرهنگی

بودیم و شما دنبال ...

اعضای خانواده شما که پیش از انقلاب وضع مالی بسیار بدی داشتند از برکت شرکت های شما صاحب ثروت و موقعیت ویژه‌ای شدند. حالا شما می‌گوئید پول ندارید و ایکاش کسی به شما ۲۰۰ میلیون تومان قرض بدهد. شوخی می‌فرمائید عالیجناب خاکستری !!

در «بنیاد همگرانی اندیشه‌ها» پول‌ها تا دینار آخر به جیب شما و اخوان محترم حاج آقا قاسم و حسین و محمد پسر بزرگتان و دیگر بستگانتان سرازیر شد. در زمان برگزاری انتخابات خبرگان در سال ۷۷، موفقیت شما در مقطعی صورت گرفت که از وزارت اطلاعات عزل شده بودید اما ماهیت شما هنوز برای مردم آشکار نشده بود.

همچنین با رد صلاحیت رقبای شما در شورای نگهبان فضای مناسبی برای شما ایجاد شده بود. شما با پرداخت رشوه‌های هنگفت و دادن وعده‌های دروغین به عشایر و شیوخ عرب توانستید با حداقل آراء وارد مجلس خبرگان شوید. در اینجا فقط به خاطره‌ای که شما برای همسرم نقل کردید بسنده می‌کنم. شما در سفرتان به خوزستان به تعدادی از روسای عشایر برخورد کرده بودید و پس از احوالپرسی از آنها پرسیده بودید چطور به من رأی دادید و یکی از آنها گفته بود راستش حاج آقا ما فقط به عکس خوشگل شما رأی دادیم. نقش نامقدس شما در قتل‌های زنجیره‌ای برای همگان روشن است. شما در قتل‌های قبل از خاتمی نقش اصلی را داشتید.

بعد از خاتمی نیز با حمایت قاطع از سعید امامی و باندش در واقع کارگردانی هنوز با شما بود. شما بارها در محافل خصوصی در

رابطه با قتل‌ها می‌گفتید یک مشت جاسوس محارب معاند و مرتد را کشتن که این همه جنجال ندارد. چرا خاتمی سنگ این هارا به سینه می‌زند و امنیت نظام را به خطر می‌اندازد همیشه از سعید امامی و دوستانش به نیکی یاد می‌کردید و آن‌ها را سربازان ملتزم ولایت و امام زمان می‌خواندید.

اما در بیرون مرتب می‌گفتید این قتل‌ها در زمان من انجام نگرفته ربطی به من ندارد. در حالیکه از عملکرد خود و وابستگان همه گاه احساس شادی و رضایت می‌کردید و می‌گفتید بچه‌ها حکم اسلام را انجام داده‌اند.

شما در طول صدارت خود بر وزارت اطلاعات و بعد از آن خیلی‌ها را مرتد و ناصبی و واجب القتل می‌دانستید. حتاً به دوستانی که در انقلاب و نظام خدمت کرده‌اند انگ ضدیت با ولایت فقیه و اسلام زدید. خیلی از آن‌ها که دست به جنایات سال‌های اخیر زدند با گفته‌های شما کمان می‌کردند حکم شرع را جاری می‌کنند ... حال درباره بنیاد همگرائی اندیشه‌ها صحبت کنیم.

شما این بنیاد را در سال ۷۳ تأسیس کردید که هدف اولیه آن پرداختن به امور فرهنگی و اشاعه قرآن بود. پس از موفقیت در انتخابات خبرگان در سال ۷۷ این بنیاد را راه اندازی کردید. نخست دفتر بنیاد در اهواز روی دادگاه ویژه روحانیت قرار داشت که محل ستاد انتخاباتی شما نیز بود و مسئولیت آن را آقای درخشان شوهر یکی از خواهرانتان عهده داربود. روزی حاج قاسم فلاحیان با همسر من در اصفهان تماس گرفت و از او خواست مسئولیت امور فرهنگی بنیاد

را به عهده گیرد. سپس به اتفاق حاج قاسم، همسرم و شیخ حسین معصومی به خوزستان اعزام شدند و اکثر شهرها را بررسی کردند ولی هیچ جایی را مناسب این کار ندیدند.

تا این که در شهر بروجن در سازمان تبلیغات اسلامی به صورت آزمایشی بنیاد شما در تابستان ۷۸ کلاس‌های آموزشی زیرنظر همسرم و باهمکاری خودم برپا کردیم. و از بچه‌های مذهبی برای تدریس درخواست کمک کردیم. بعضی از دوستان و نزدیکان ما با رها به ما گوشزد کردند که کار شما با فلاحیان عاقبت خوبی ندارد. می‌گفتند این آدم در قتل‌های زنجیره‌ای دست داشته و ممکن است به زودی به دادگاه خوانده شود و برای شما خوب نیست همکار او باشید. ایکاش حرف آنها را می‌شنیدیم. اما با شما تا انتخابات مجلس ششم نیز همکاری کردیم.

روزی که مقرر بود دفتر بنیاد افتتاح شود من و همسرم به اتفاق آقای مهدی کرمی از حوزه علمیه قم پوستر امام و رهبر و خاتمی را نصب کردیم. اما وقتی برادر شما حاج قاسم به همراه شوهر خواهرتان شیخ حسین معصومی وارد ساختمان شدند و تصویر خاتمی را دیدند فریاد زدند «تصویر این آدم چرا؟ مهمترین هدف ما مبارزه با خاتمی و ریشه کنند اوست حالا شما تصویر او را بالا می‌برید ...»

سرانجام بنیاد افتتاح شد و همسرم اداره آن را به عهده گرفت. یادتان هست که در پایان یک دوره آموزشی ویژه زنان و دختران یک اتویوس برای ملاقات جنابعالی به تهران آمد و بعد از دیدار خانم‌ها با شما همگی عازم اردوی تابستانی یک هفته‌ای مشهد شدند.

آقای شیع حسین معصومی در جریان این اردو با خانم ... آشنا

شد و همراه خانم کجاها رفت و سهم حضرت‌عالی از این سفره گستردۀ چه بود؟ که خدا و همسرم جرئیات آن را می‌دانند. یادتان هست آن روزی را که خانم ... به دفترتان آمد، در را قفل کردید و پس از شش ساعت وقتی بیرون آمدید به کارکنان گفتید شما که فکرمان نیستید خودمان باید به به فکر خودمان باشیم ... زمان گذشت و به انتخابات مجلس ششم رسیدیم شما روز عید فطر به اصفهان آمدید حاج قاسم اخوی شما از همسرم خواست افراد متنفذ اصفهان را جمع کند تا شما اهداف خود را با آنها در میان بگذارید. علی رغم تلاش همسرم اکثر مردم با شناختی که از شما داشتند حاضر به شرکت در جلسه نشدند و فقط چهار پنج تن از بچه‌های سپاه به دیدار شما آمدند. گفتید که قصد شرکت در انتخابات را دارید و از حاضرین نظرخواهی کردید. همسرم در پاسخ گفت موقعیت شما در اصفهان با موقعیت شما در خوزستان تفاوت دارد در اصفهان شما پایگاه ندارید و از سوی هیچ جریانی حمایت نمی‌شوید. مطبوعات اصلاح طلب چهره زشتی از شما ارائه کرده اند و مردم از شما نفرت دارند. اغلب مردم اصفهان طرفدار آیت‌الله منظری هستند و از قبل با اطلاعاتی‌ها بد بودند و دلیلش هم آرای بسیار پائین ریشه‌ی در انتخابات ریاست جمهوری است.

شما در پاسخ گفتید هدف من راهیابی به مجلس ششم نیست. بلکه می‌خواهم به خاتمی و دارودسته اش ثابت کنم که صلاحیت من از سوی وزارت کشور و شورای نگهبان تأیید خواهد شد. و معنای این امر این است که من در قتل‌های زنجیره‌ای نقشی نداشته ام و بیگناه هستم. هر آنچه علیه من در مطبوعات چاپ می‌شود خیال‌بافی و مزخرفات ضد

انقلاب است. اینها با من کاری ندارند هدفشان انتقام گرفتن از اسلام و امام است. و امروز با حمله به من کینه هاشان را آشکار کرده‌اند . . .

آقای فلاحیان چگونه انتظار دارید که مردم ما حرف‌های شما را باور کنند. شما برای دستیابی به قدرت و حفظ آن از هیچ تلاشی فروکذار نکردید. و علی رغم آن که حضور افراد نظامی در ستادهای انتخاباتی ممنوع بود شما تعدادی از بچه‌های سپاه را به ستادتان آوردید. شما برای این که از یک سونرخ خود را بالا ببرید و از سوی دیگر دوستان و یاران خاتمی را به ارعاب و ترور متهم کنید، نمایش مسخره منفجر کردن بمب صوتی در ماشین استیجاری خود و . . . را ترتیب دادید و قبل از آن مرتب به استاندار و مسئولین نیروی انتظامی هشدار می‌دادید که خطری متوجه شما است. حتاً ترتیبی داده بودید که هنگام مصاحبه تان با خبرنگاران مجله نیوزویک بمب منفجر شود اما به سبب بعضی اشکالات کار نزدتر انجام گرفت. اولین انفجار ساعت ۱۱ شب جلوی دفتر شما در خیابان رکن الدوّله اصفهان توسط سعید عسگری از لشگر ۸ نجف اشرف و بهنام طاهری برادر زن‌وی از اعضای سپاه اصفهان انجام گرفت. برخلاف همیشه که شما از ماشین‌های مدل بالا استفاده می‌کردید برای عوام‌گردی این بار از پیکان آقای مصطفی میلانی استفاده می‌کردید که اخوی آن را اجاره کرده بود. شما در استراحتگاه بودید وقتی بمب صوتی را جلوی دفتر دربرابر ماشین پیکان منفجر کردند و به در و پنجره و اتومبیل‌های مردم خسارت زیادی وارد ساختند مردم با وحشت به خیابان‌ها ریختند. پس از لحظاتی مسئول تیم حفاظتی شما به صحنه آمد. منظورم حسین نجمی از اطلاعات سپاه

است. بعد نیروی امنیتی و آتش نشانی به محل آمدند و اینگونه وانمود کردند ممکن است انفجار دیگری هم در کارباشد. ولی در نهایت معلوم شد بمب صوتی یا به قول مأموران پیازی بوده است. شما خیلی سعی کردید خبرنگاران را به محل بکشانید اما تنها روزنامه سیاست به سردبیری یوسف پور از نوکران شما خبررا منتشر کرد و اخواج حاج قاسم چند هزار نسخه از آن را خریداری و مجانی توزیع کرد.

و در سخنرانی شما در دانشگاه صنعتی اصفهان نوکر دیگرتان آقای بخت آور دست به توزیع روزنامه زد اما انتظامات جلوی این کار را گرفت و بخت آور بازداشت شد. و با پا در میانی همسر من حاج هادی خلیلی مسئول انتظامات وی را آزاد کردند. بعد از انفجارهای ساختگی که بهبودی در موقعیت شما ایجاد نکرد، به چند جلسه مناظره توسط دوم خردادریها دعوت شدید که هر بار به نحوی طفره رفتید. حتا در جلسه بحث در کنار آقای مژروعی و دکتر شیرزاد در دانشگاه اصفهان سوالات دانشجویان را بی پاسخ گذاشتید و در مناظره دیگری که با عمام الدین باقی در خیابان جی و تالار جی برگزار شد، و شما قول شرکت داده بودید خلاف وعده کردید و از حضور در جلسه خودداری نمودید و در جریان انتخابات اگرچه زمان گرفتن کارت برای نمایندگان نامزدها به پایان رسیده بود شما با اعمال فشار توانستید برای هرپنج صندوق یک نماینده داشته باشید. و هیأت نظارت اصفهان در این زمینه با همسر من کاملاً همکاری کرد. اما شما از او ناراحت شدید که چرا برای هر یک صندوق یک نماینده پذیرفته نشده است.

همسرم در پاسخ شما گفت من خلاف قانون کار نمی کنم. شما

فرمودید خاتمی‌چی‌ها تو را هم خریده‌اند. پسر شما محمد در این زمینه برخورد بسیار زننده‌ای با او داشت و گفت تو نفوذی هستی که سرانجام غائله با دخالت داماد شما مجتبی اعلم‌الهدی خاتمه یافت. آنچه برای من و همسرم شگفتی انگیز بود ارتباط تنگاتنگ شما با حسین شریعتمداری مدیر کیهان بود. آن روزها که گنجی و باقی مشغول افشاگری علیه شما بودند و بعد از انتشار مطالب روزنامه «فتح» شریعتمداری به شما در اصفهان تلفن زد و گفت چرا درباره این‌ها کاری نمی‌کنید. شما گفتید شما باید کاری برای ما بکنید. بعد با محسنی ازه‌ای تماس گرفتید و پس از چند مکالمه طولانی با او و شریعتمداری، متن شکایت شما علیه باقی را که شریعتمداری با نظر محسنی ازه‌ای نوشته بود برای شما به اصفهان فکس کرد که همسرم پیش نویس آن را دارد و شما عین مطلب را پاکنویس و امضاء کردید و توسط همسرم برای محسنی ازه‌ای فرستادید که مبنای بازداشت و محکمه و محکومیت باقی شد.

فاطمه بروجنی (اکبری)

خانم بروجنی در بخش دیگری از افشاگری‌های خود و همسرش به کارها و فعالیت‌های اقتصادی فلاحتیان اشاره می‌کند که در انتخابات اخیر کاسه گدائی به دست گرفته بود. فلاحتیان برای اداره کارهای اقتصادی اش از اقوام نزدیک خود مثل برادران، فرزندان، دامادهای خانواده، پسر عموهای، داییها و عمه‌هایش استفاده می‌کرد و زمانی که از وزارت اطلاعات کنار رفت برای این که مبادا وزیر

جدید زیر فشار خاتمی باب تحقیقات رادریاره فعالیت‌های اقتصادی اش باز کند، توسط مهندس پاینده یکی از پسر عمه هایش، دری نجف آبادی وزیر اطلاعات وقت و دامادش را نیز وارد کارهای اقتصادی کرد. در این مرحله یکی از شرکت‌های فلاحتیان با داشتن عواملی در دبی به قاچاق شمشهای طلا مشغول بودند. طلای ناب ۲۲ عیار در شمشهای یک کیلوئی توسط این عوامل بدون هیچ نوع بازرگانی وارد کشور می‌شد و بالعکس کیلو کیلو سینگ‌های قیمتی و عتیقه و فرش‌های بسیار نادر، به دبی فرستاده می‌شد. فلاحتیان در یک معامله به هریک از اقوامش یک میلیون تومان دستخوش داد. فلاحتیان چند معدن را نیز تصاحب کرده بود که در یکی از آنها حسین الله کرم رهبر انصار حزب الله را نیز شریک کرد ...

گفتگو با حمید اکبری

س : آقای حمید اکبری از آشنائی خودتان با آقای فلاحیان بگوئید.

ج : آشنائی با آقای فلاحیان از اوایل تحصیل ما در قم شروع شد. با آقای شیخ حسین معصومی شوهر خواهر ایشان آشنا بودیم و هم مباحثه و دریک مرکز. این آشنائی به رابطه‌ی خانوادگی تبدیل شد. یعنی با پدر و برادر آقای فلاحیان و همین طور ادامه پیدا کرد تا وزارت ایشان.

س : درباره پدر و مادر آقای فلاحیان صحبت کنید.

ج : پدر آقای فلاحیان فوت کردند و مادرشان در قید حیات هستند. پدرشان یک کشاورز ساده و آدم با معنویتی بود. آنچه ما از ایشان دیدیم برخلاف پسران و بچه‌های ایشان آدم بسیار بی تکر و بی الایشی بود. هیچ وقت با همه امکاناتی بالایی که داشت یعنی با همان کشاورزی و باغات اهمیتی به مسائل سیاسی و جیفه دنیا نمی‌داد. ایشان در ۱۸ تیر ماه سال ۱۳۷۸ فوت کردند. این مصادف بازمانی بود که آقای فلاحیان با مسئله قتل‌های زنجیره‌ای درگیر بود. با خودکشی سعید امامی و موضوع کوی دانشگاه درگیری داشتند. شبی که پدرشان فوت کردند با تهران تماس گرفته شد. آقای فلاحیان به علت سخنرانی آقای خامنه‌ای نتوانستند صبح حرکت کنند تا سخنرانی رهبر تمام شد و ایشان ساعت ۴ بعد از ظهر به اصفهان آمدند. مراسم در نجف آباد همان ده جلال آباد انجام شد و نماز را خواندند. آقای فلاحیان گفتند پدرم وصیت کرده که ایشان را در مشهد کنار امام رضا به خاک

بسپارم. نهایتاً شب جنازه را به فرودگاه بردند. نزدیک به حدود دویست نفر از اقوام و نزدیکانشان به اصفهان رفتند و جنازه را به مشهد حمل و در حرم امام رضا به خاک سپردند. مراسم کوچکی نیز در آنجا برگزارشد و به تهران برگشتند. نکته بسیار جالب این که در مجلس ترحیمی که آقای فلاحیان در تهران گرفتند، حتاً خیلی از نزدیکان و دوستانشان از حضور در آن مجلس پرهیز کردند. برغم این که فوت پدرشان هیچ ربطی به مسائل سیاسی نداشت، آنها از دادن اگهی تسلیت نیز خودداری کردند. وضع بقدرتی خراب بود که کسی جرأت نمی‌کرد به ایشان تسلیت بگوید. کار بجایی کشید که با بچه‌ها و یکی دو جریانی که تماس داشتیم با اصرار ازشان خواستیم که پیام تسلیتی برای آقای فلاحیان بفرستند. این احتمال وجود داشت که آقای فلاحیان چند روز دیگر محاکمه شوند. در یک مسجد کوچکی بعد از پل سیدخندان بالای حسینیه ارشاد که به نظرم اسم آن‌جا مسجد امام صادق است جلسه‌ای گذاشتند که عده‌ای از آقایان آمدند. آقای محمدی گلپایگانی و پور محمدی از طرف رهبر آمدند ناطق نوری، ریشه‌ری، رازینی و سعیدی و بقیه آقایان که آمدند طلبه‌های مدرسه حقانی و دوستان آقای فلاحیان بودند. اما واقعیت اینست که اگر تمام دوستان آقای فلاحیان در آن جلسه حاضر می‌شدند انبوه جماعتی باید می‌آمدند که متأسفانه چنین نشد و روشن شد که با عملکر آقای فلاحیان دوستانش نیز از ایشان فرار می‌کنند.

س : آقای فلاحیان چند برادر و خواهر دارند.

ج : آقای فلاحیان سه برادر دارند و چهار تا خواهر. خود آقای

فلاحیان فرزند ارشد خانواده هستند. برادرشان یکی حاج حسین^{*} و دیگری حاج حسن و آن دیگری حاج قاسم. حاج حسن قبل امعلم بود اما حالا در تهران مغازه صنایع دستی دارد و رابطه چندانی با آقای فلاحیان ندارد. حاج حسین که بعد از آقای فلاحیان است بیشتر در امور اقتصادی و ساختمانی و خرید و فروش و تجارت داخلی و خارجی فعالیت داشت. در بازرگانی نیروی انتظامی در کمیته‌ی انقلاب بوده و بعد از ادغام کمیته‌های انقلاب وارد نیروی انتظامی در بازرگانی شد او از سال‌ها پیش نزد شیخ قدرت علیخانی کار می‌کرد و مدتی هم در وزارت اطلاعات مسئول دفتر فلاحیان بود.

س : در رابطه با خواهران آقای فلاحیان چه می‌دانید
ج : آقای فلاحیان چهارتا خواهر دارند . یکیشان خانم آقای محمدی هستند. البته آقای محمدی دو تا هستند که یکیشان در نجف آباد هستند که معلم اند. و خواهر دیگر فلاحیان خانم آقای محمدی هستند که قبل از دردادگستری اصفهان بودند و در سال‌ها ۷۱ به تهران می‌روند و چاپخانه بزرگی با همکاری و کمک آقای فلاحیان دایر می‌کنند. خواهر دیگر شان خانم لطفی هستند که در روستای جلال‌آباد نجف آباد به اتفاق همسرش در کار تعلیم و تدریس است. خواهر کهتر فلاحیان به

* در سال ۱۳۷۲ حاج حسین فلاحیان اخوی حجت‌الاسلام و المسلمین علی فلاحیان مشاور رهبر و عضو مجلس خبرگان و وزیر اطلاعات سابق، که مدیر کل بخش اقتصادی وزارت اطلاعات بود و با اکبریان معاون مالی وزارت‌خانه کار می‌کرد با شرکت اسلامی نسب معاون سابق وزارت بازرگانی و مهندس خاموشی مدیر اتاق اصناف و یکی از اعضای آل بهمنانی و مدیر یکی از بخش‌های بنیاد مستضعفان پرای جلوگیری از ازدیاد جمعیت و انتشار امراض مقاربتی اقدام به تأسیس یک کارخانه کوئندم (کاپت) سازی در جاده تهران ساوه کردند. برای تأسیس کارخانه این‌ها یک هکتار زمین گرفتند و از وام تبصره ۳ که مخصوص مناطق محروم است بهره‌مند شدند وده برابر ارزش اسمی کارخانه وام ریالی گرفتند.

نام خانم مهری فلاحیان همسر شیخ حسین معصومی است که قبل از در وزارت اطلاعات کارمند بود. در قم، اصفهان و تهران کار می‌کرد و در حال حاضر مسئول دفتر آقای فلاحیان می‌باشد.

س : از پسران آقای فلاحیان بگویید.

ج : پسر بزرگشان محمد مدتی در حوزه علمیه قم بود ولی بیشتر دنبال کارهای اقتصادی شرکت‌های پدرسون بود. اهل درس و بحث نبود. او مدتی از شاگردان آقای جوادی املی به شمار می‌رفت. معمولاً آن وقت‌ها با پسر سید احمد خمینی و با بعضی از علماء تهران آنجا درس می‌خوانندند. ولی عملاً مایه علمی ندارد و بیشتر دنبال تجارت است. محسن پسر دوم آقای فلاحیان همان فردی است که در جریان انتخابات ریاست جمهوری خرداد ۸۰ یک نفر را کشت البته این کارش برای من غیرمنتظره نبود. ایشان هر وقت پشت ماشین می‌نشست دیوانه وار رانندگی می‌کرد. به پلیس احترام نمی‌گذاشت. سر چراغ قرمز نمی‌ایستاد. وقتی با پلیس درگیری پیدا می‌کرد بعد از شناسائی آزادش می‌کردند. از این مسائل بارها در اصفهان در جریان انتخابات و در اهواز اتفاق افتاد. با اینکه ایشان قبل از سن ۱۸ سالگی گواهینامه نداشتند ولی رانندگی می‌کردند. پسر سوم شان ابراهیم توی حوزه علمیه قم مدرسه شهیدین هستند. مدرسه شهیدین طلبه‌های مبتدی را می‌پذیرد. حالا باید درسن ۱۸ سالگی باشد. یک پسر کوچک هم دارند که اسمشان را فراموش کردم دبستانی بودند و حالا گمان کنم که در کلاس پنجم باید باشد.*

* زمانی که با تصویب هیأت وزیران قرار شد وزارت اطلاعات بخش اقتصادی خود را منحل کند، پیش بینی شده بود که شرکت‌ها و مؤسسات وابسته به وزارت اطلاعات به دولت واگذار شود. تا حدودی نیز این کار عملی شد اما بعد بسیاری از این

س : رفتار آقای فلا Higgins با پسرانشان چه طوری بود؟ خشن بود و تحکم آمیز یا دوستانه.

ج : پسران آقای فلا Higgins به حال خود رها بودند. متأسفانه ایشان کاری به مسائل تربیتی نداشتند. توی خانواده‌ی اینها مسائل تربیتی جائی و معنای نداشت.

س : شایعاتی درباره‌ی قتل صاحب یک نمایشگاه اتومبیل آقای سیامک سنجری بر سر زبان‌ها بود و این که پسر فلا Higgins عامل قتل او شد، در این باره چیزی شنیده‌اید و می‌دانید.

ج : واقعیت اینست که شخص شما شنیده‌هارا بیش از من می‌دانید. ولی اینقدر می‌دانم که از این‌ها هیچ چیز بعید نیست. چیزی را فراتر از این نمی‌توانم بگویم. همیشه سعی می‌کنم وقتی چیزی را با چشم خودم ندیده‌ام نگویم. جنبه‌ی اخلاقی قضیه رادرنظر می‌گیرم و هم این که مطمئم شما بیش از من می‌دانید. ولی این که این‌ها به راحتی آدم بکشند و کارهای غیراخلاقی زیاد انجام بدھند هیچ بعید نیست.

س : همسر آقای فلا Higgins کیست؟

ج : همسرایشان خانم امینی هستند که خانم من بیشتر آشنا هستند تا من. می‌توانید از ایشان بپرسید.

اطلاعات به دولت واگذار شود تا حدودی نیز این کار عملی شد اما بعد بسیاری از این شرکت‌ها به بخش خصوصی انتقال یافت ان هم با قیمت‌های بسیار نازل. چون خریداران همان مدیران قبلی شرکت‌ها بودند که در دوران وزارت علی یونسی از وزارت اطلاعات اخراج شده بودند. اکبریان امروز از طریق اقوامش ۲۳ شرکت از شرکت‌های تابعه وزارت اطلاعات را متصرف شده است. برادران پور محمدی و پسر عمدها و پسردانی هاشان ۱۸ شرکت و اقوام فلا Higgins

س : خانم اکبریان، لطفاً درباره همسرو دخترهای آقای فلاحیان بگوئید چگونه آدم‌هایی هستند؟

ج : ارتباط ما خانوادگی بود. در ایران به این جور تیپ‌ها می‌گیم بالای شهرباشین. خانم فلاحیان زیاد خودخواه و متکبر بود. اهل شهریار کرج‌اند. تنها دخترش با مجتبیا اعلم الهدی ازدواج کرده که در دفتر مقام رهبری کار می‌کند.

س : روحیات خانم فلاحیان جدا از کبر و غرور چگونه بود؟ مثلاً رابطه‌ی ایشان با شوهرش آیا دوستانه بود و یا ...؟

ج : روابط دوستانه بود. کم‌حرف می‌زد. با خانم‌های زیاد نمی‌جوشید.

س : آیا در برخوردهایتان اظهار نظری راجع به مسائل امنیتی پیش می‌آمد و راجع به خانم‌ها و مسئولان دیگر حرفی زده می‌شد؟

ج : نه. برخوردهای طوری بود که ما جرأت حرف زدن نداشتیم. در جلسات یکدیگر را تماشا می‌کردیم. اجازه نمی‌داد از زندگی خصوصی شان صحبتی بکنیم. اصلًاً پیش نمی‌آمد.

س : وضع خانه ایشان را برای ما توصیف کنید.

ج : خانه تنها در یک محل نبود. چند جا بود. در محل‌های گوناگون. ما رایکجا نمی‌بردند که حتماً از آنجا بگوییم. زیاد نمی‌خواستند ما سر در بیاوریم. ولی همه خانه‌ها تشریفاتی بود پر از اثاث گرانبها. در هر اتاق یک تلویزیون رنگی. خود ما نتوانسته بودیم یک تلویزیون رنگی تهیه کنیم. ولی در خانه‌های ایشان در هر اتاق تلویزیون رنگی بود با اثاث و قالی‌های گرانبها. با تمام امکانات رفاهی و زندگی شاهانه.

ج : خانمشان اتومبیل داشتند و راننده؟

س : یک اپل مشگی داشتند و خودشان را نندگی می کردند. دختر و پسران ایشان هر کدام جداگانه ماشین داشتند.

س : آیا گارد هم با آنها در حرکت بود؟

ج : همیشه چند تا خانم بودند که با هم حرکت می کردند. توی خانه مستخدم نمی دیدیم. خانه ها از بس بزرگ بود که خدمه دیده نمی شد. حتما مستخدم داشتند.

ج : خیلی معنومنم خانم.

س : آقای اکبری شما باتوجه به دورانی که با اینها گذراندید مقداری از اخلاق و روحیات آقای فلاحتیان بگوئید. آقای فلاحتیان چند سال در مقام رئیس دادگاه، چند سال در مقام معاون و قائم مقام وزیر اطلاعات و بعد هشت سال در مقام وزیر اطلاعات بوده و بعد در مقام مشاور رهبر برای ما از این سال ها تعریف کنید.

ج : آقای فلاحتیان بارها در این زمینه صحبت هایی می کرد. بعضی از نزدیکانشان می گفتند که حاج آقا چهره همیشه بشاشی دارند و خوش برخورند. وقتی هم که با ایشان همکاری داشتیم می گفتند دیدید که برخلاف نظر مردم و خلاف عقیده بعضی ها چهره حاج آقا بشاش است و فرد خوش برخوردی هستند. واقعیت اینست که ایشان تظاهر به این رفتارها داشتند می خواستند چهره خوبی از خود نشان بدهد و آدم خشن و نظامی مسلک نباشد ولی عملأً این جوری نبود نمونه این را ما در انتخابات مجلس ششم دیدیم. تا قبل از انتخابات و جمع آوری صندوق آراء با تمام اطرافیان و مسئولین ستادها و بچه ها برخورد خیلی خوبی داشتند. می گفتند و می خندهند شوخی می کردند . ولی فردای آن روز اینطور نبود. اصلأً کسی جرأت نمی کرد نزدیکش برود. خود من زمانی که

خانم می‌خواست به مگه برود برای خدا حافظی از روی ادب و برای این‌که مدتی با هم بودیم جرأت این را نداشتیم برای خدا حافظی نزد ایشان برویم. خیلی خشن و ناراحت بود. برداشت شخص من این بود که آقای فلاحیان ژست نرم‌خویی و ملایمت برای خود می‌گیرد اما فکر می‌کنم ایشان ذاتاً انسان نرم‌خویی نیست.

س : یکی از مسائلی که درباره آقای فلاحیان مطرح است و ما به وفور حکایاتی درباره‌اش شنیدیم و در یک مورد خاص که من تحقیق کردم و دنبالش را گرفتم مسئله‌ی قتل خانم فاطمه قائم مقامی بود آیا اجزئیات ارتباط ایشان با این خانم آگاه بودید. آیا شما از ضعف آقای فلاحیان در مقابل زن اطلاع داشتید. در ارتباط با همکاریتان با ایشان مواردی از این جریان را دیدید.

ج : مسائل اخلاقی چیزی نیست که سرسری گرفته شود. من خیلی دقیق می‌کنم که توی این قضایا خدای ناکرده به کسی ظلم نشه. ولی برخلاف گفته آقایان علماء که کسی نباید خودش را در معرض تهمت قرار بدهد. آقای فلاحیان متأسفانه این جنبه را رعایت نکردند. نمونه‌ای را که قبلًا به شما گفته بودم. من اصلاً از ایشان انتظار نداشتم که مثلاً با خانمی ارتباط برقرار کنند. فرض براین می‌گیریم که ایشان شرعاً صیغه‌ی خانمی را خوانده باشند. به حال عرف جامعه ما این را نمی‌پذیرد برای آقای فلاحیان، برای کسی که یک روحانی است. عرف جامعه این را نمی‌پذیرد. ایشان به خاطر موضوع زن از یک بچه‌ی هیجده نوزده ساله‌ای که من نباید اسمشان را ذکر کنم استفاده می‌کرد که ما آن موقع می‌گفتیم به این جوان تلفنچی آقای فلاحیان، ایشان گوشی موبایلشان را دست او می‌دادند در حالی که تازه با این جوان

آشنا شده بودند. پس حتماً انگیزه‌ای پشت این قضیه بود. این آقا پسر فرزند کسیست که عمویشان شهید شده بود و مادرشان بیوه‌ی جوانی بود که سی و چند سال داشت. من از ارتباط برادر ایشان حاج قاسم با این پسر و خود آقای فلاحیان مشکوك شدم. آدم‌های خیلی لاپتری آنجا بودند ولی چطور میشه که ماشین‌های آقای فلاحیان در اختیار این آقا پسر که گواهینامه هم نداره قرار میگیره و بحث این موضوع پیش میاد که در قبال به خلوت نشستن با آن خانم ... خب اینها خیلی حرفه.

س : از جریان ارتباط حاج قاسم با همین خانم که صیغه ایشان شده بود کسانش می گفتند این خانم همزمان صیغه‌ی آقای فلاحیان هم بوده چه می‌دانید.

ج : حتماً بوده هیچ بعید نیست. و شرایط ملموس هم نشان می‌داد که حاج خانم صیغه‌ی حاج قاسم بوده. حالا اگر ما اتهام هم نزدہ باشیم ولی وقتی خود آقای فلاحیان به ما یا حاج حسین معصومی می‌گوید حالا مگر اشکالی داره شما که فکر ما نیستید ما باید فکری به حال خودمان بکنیم. این جای بحث است و اساساً آیا شرعاً یک خانم را می‌شود در یک زمان واحد دونفر صیغه کند.

س : شما گفتید در این مورد به آقای فلاحیان اعتراض شد ایشان عبارتی به کار بردن که «شما که در فکر ما نیستید ما باید فکر خودمان را بکنیم.».

ج : من این را با آقای معصومی که شوخی داشتیم باهم سئوال کردم که خلاصه حاج آقا بهشان بد نمی‌گذره. ایشان در جواب رو کردند به آقای فلاحیان و ایشان آن حرف را زدند. و حالا هم منظور ایشان را

درست نمی‌فهم که واقعاً نظرشان این بود که واقعاً بریم زن صیغه‌ای برایشان پیدا کنیم بیاریم . من دقیقاً نمی‌دانم منظورشان چه بوده .
س : از نزدیکان آقای فلاحیان چه کسانی در وزارت اطلاعات کار می‌کنند؟

ج : آقای ابراهیم فلاحیان که البته من ایشان را از نزدیک ندیدم ایشان در بخش اقتصادی وزارت اطلاعات هستند .

س : درباره کارهای وسیع اقتصادی آقای فلاحیان و نزدیکانشان چه اطلاعی دارید .

ج : متاسفانه در جامعه‌ی امروزی ایران در زمینه‌ی مسائل اقتصادی و مالی آقای فلاحیان مطالب دقیقی تا کنون عنوان نشده . آنچه گفته شد نوعی کلی گویی بود . من نمیدانم انگیزه‌ی این کار چیست و چرا از آقای فلاحیان می‌ترسند . یا آقای فلاحیان از دیگران خیلی مسائل دارند و اینها نمی‌توانند درباره ایشان چیزی بگویند . و این جای سؤال است . ولی من بدون شک این را می‌دانم که آقای فلاحیان از آقای رفسنجانی و دیگر آقازاده‌ها هیچ کمبودی نداره ، ایشان در مسائل اقتصادی کوتاه نمی‌آیند ، اکثر نزدیکانشان از اخوهای گرفته تا پسرانشان الوده مسائل مالی هستند . بنیاد همگرایی اندیشه‌ها که ایشان تأسیس کردند اگرچه ظاهرآً غیرانتفاعی است ولی شرکت‌های چندی زیر پوشش بنیاد فعالیت می‌کند . در واقع زیر پوشش موقوفات ، آقای فلاحیان غرق در مسائل مالی و اقتصادی هستند البته با کلاه شرعی .

س : مسائل مالی را که شما به طور مستقیم در جریانش بودید و

خبر داشتید شرح بدھید.

ج : بخشی را که من در جریانش بودم نتوانستند پنهان کنند. ولی خیلی از واقعیت ها را پنهان می کردند و ما خبر نداشتیم. مثلًا همان خانه های وزارت اطلاعات را که وقتی شب آخری که آقای خاتمی وزراء را معرفی می کند ایشان با اکثر اعضای خانواده دور هم بودند و به هریک، یک خانه دادند. این را خیلی ها می دانند حتا بچه های وزارت اطلاعات از آن باخبرند. برای چه خانم معصومی خانه گرفته یا خانم محمدی برای چه از آن خانه ها گرفته و دیگران از آن خانه ها گرفتند چه حق و حقوقی داشتند مگر ارثیه ای آقای فلاحیان بوده. شرکت نوباوہ شهرکرد که خودشان ادعا دارند مال وزارت اطلاعات بوده این جزو موقوفه بنیاد همگرایان اندیشه ها شد. چندین شرکت در ارakk که من اسم هایشان را نمیدانم و البته ارتباطشان را فقط میدانم. پسرشان محمد در آن شرکت ها رابطه داشت. شرکت های زیادی هست که سر در نمی آورم، خود شرکت کیان طایر که ایشان با اسم دیگران یکی از سهامداران این شرکت هستند و خیلی از شرکت های دیگر که من نامشان را نمی دانم.

س : در اصفهان عقار و ضیاع چی و زمین و ملک ؟

ج : قطعاً بوده ولی طوری نیست که مردم به راحتی بدانند . یا مسئولین بدانند. همه مخفی است.

س : این بنیاد همگرایی اندیشه ها که شما مدتی مسئولش بودید کارش چیست،

ج : آقای فلاحیان وقتی که از وزارت اطلاعات عزل شدند گفتند

تصمیم گرفته‌ام در کارهای سیاسی شرکت نکنم و به حل مشکل جوانها بپردازم و به کارهای فرهنگی و قرآنی روکنم. ما هم علت همکاری مان یا آقای فلاحیان علاقه به کارهای فرهنگی بود این واقعیت قضیه است. ایشان این بنیاد را در سال ۷۴ به ثبت رساندند. به اسم مجتبا اعلم الهدی دامادشان و خودشان و برادرشان ثبت شده بود. ولی مسکوت مانده بود و از طریق وزارت ارشاد مجوز این بنیاد را می‌گیرند. شروع کار ایشان با انگیزه‌ی کار فرهنگی نبود. زیرا عملأً پولی برای مسائل فرهنگی خرج نمی‌کرد. و ما این مشکل را از روز اول با آقای فلاحیان داشتیم. ایشان می‌گفتند حالا شما خرج کنید بعد ما می‌دهیم. ما از کجا بیاوریم خرج کنیم. آقای فلاحیان در این زمینه هیچ قدمی برنداشتند فقط موارد اقتصادی را موقوفه این بنیاد کردند که بهانه‌ای داشته باشند از مسئولین کمک بگیرند. حتا ایشان از یک شهر کوچک که شهر بروجن است شهر پدر همسرم. موکت آنجا را از محل خمس و زکوة از امام جمعه آنجا گرفت برای کلاس‌های تابستانی. در این شکنی نیست که آقای فلاحیان قصدش قربت نبود برای (بنیاد همگرایان اندیشه‌ها). خیلی از مسئولین که شعار مسائل فرهنگی در ایران می‌دهند همه برای کلامبرداریست.

س : این نکته‌ی جالبیست که آقای فلاحیان به شما می‌گویند که کار سیاسی نمی‌کند ولی بلافاصله می‌آید و در خبرگان شرکت می‌کند و بعد هم در انتخابات مجلس شورای اسلامی.

ج : اصلاً انگیزه این بود که با این شکل به مردم نزدیک بشه.
س : خود آقای فلاحیان واقعاً تصور می‌کرد که مردم به او رأی

دهند.

ج : من فکر نمی‌کنم. خود آقای فلاحیان می‌دانست که مردم به او رأی نمی‌دهند. ولی فکر نمی‌کرد که اینقدر آراء او کم و یا ناچیز باشد. چون ما به خودش گفته بودیم همان روزهای اول گفته بودیم که جو اصفهان با اهواز فرق دارد. اهواز چند جهت داشت. یکی اینکه اکثر نماینده‌هایی که طرفدار جریان‌های چپ بودند آن‌ها را شورای نگهبان رد صلاحیت کرده بود. از جریان‌های راست اکثر نامزدها هم آدمهای خیلی شاخصی هم نبودند. قتل‌های زنجیره‌ای هنوز رو نشده بود و شما هنوز چهره‌ی منفور امروزی در بین مردم نبودید. مطبوعات شمارا داغون کردند و چیزی برای شما نگذاشتند. این صحبت‌هایی بود که ما همان روزهای اول با آقای فلاحیان در میان گذاشتیم. اما آقای فلاحیان روی چند تا نکته تکیه داشتند. یکی اینکه ایشان می‌خواستند بگویند که من هنوز هستم و دولت آقای خاتمی که ادعای دارد من عامل اصلی قتل‌های زنجیره‌های هستم، وزارت کشور این دولت مرا تأیید می‌کند. چرا که اگر من از نظر آن‌ها آدم این جوری هستم پس نباید مرا تأیید بکنند. پس وقتی مرا تأیید می‌کند این خود نشانگر اینست که آنها خودشان قبول دارند که من عامل قتل‌های زنجیره‌ای نیستم. من باید به مردم حالی کنم که عامل قتل‌های زنجیره‌ای نیستم و اینها همه جنبه‌های تبلیغاتی و روانی علیه من است. این اساسی ترین برنامه‌ی آقای فلاحیان بود. اما درباره شرکت در انتخابات ریاست جمهوری، آقای فلاحیان از مدت‌ها قبل به نزدیکانش گفته بود که قصد دارند در انتخابات آینده ریاست جمهوری شرکت کنند.

س : خیلی عجیب ایشان خیال می کرد که رأی می اورند؟

ج : آقای فلاحتیان دلایل و پارامترهای خودشان را داشتند. می گفتند رأی می اوردم. اما من فکر می کنم قبلًا می دانستند که رأی نمی اورند یا حداقل فکر نمی کرد آرایش اینقدر پائین باشد.

س : شاید همانطوری که گفتید آقای فلاحتیان می خواست با شرکت در انتخابات و گرفتن جواز صلاحیت و مشارکت در واقع بعدها نشان بدهد و استناد بکند که من بیگناهم. چون اگر من گناهی داشتم تأیید صلاحیت هم از سوی وزارت کشور و هم از سوی شورای نگهبان نمی گرفتم.

ج : کاملاً درسته. بهترین نکته همین بود.

س : هیچ وقت راجع به قتل های زنجیره ای باهم صحبت کردید.

ج : من این مطلب را به شما بگویم که مردان سیاسی از هرنوعش چه اطلاعاتی چه سیاسی این طور نیست که برای این جور مسائل معمولاً مدرک دست کسی بدهند. ولی این واقعیت هم وجود دارد که هر کسی با این گونه اشخاص رابطه داره میتوانه از نظراتش باخبر بشه و در نشست و برخاست ها تا اندازه ای از کارهایش سر در بیاره. میفهمه آقا چکاره است نقش آقای فلاحتیان در خصوص قتل های زنجیره ای از همان روزهای اول هم برای مردم روشن بود هم از برخوردهایشان مشخص بود. و یا آنهایی که نزدیکتر بودند به مردم و با رابطه هایی که داشتند قضیه برایشان روشن بود و برای ماها روشنتر. وقتی که ایشان از آقای سعید امامی به نیکی یاد می کند. وقتی که ایشان کشته شده هارا آدم های مرتد و لا بالی و ضد دین و مذهب میدونه و

ایشان میگه مگه چی شده آقا برای دو نفر کشته شده آقای خاتمی جنجال راه انداخته داره برای مملکت بحران درست میکنه، وقتی آقای فلاحیان این جوری در انتظار صحبت میکنه خب مشخص است که در این قضایا نقش اصلی را آقای فلاحیان داره و نمیشه نقش ایشان را در این قتل ها نادیده گرفت.

س : با آقای خاتمی خیلی بد بود.

ج : بسیار بد بود با آقای خاتمی. طوری صحبت میکرد که از یک روحانی بعید بود. ایشان و نزدیکانش به آقای خاتمی دشنام میدادند. حتا تا جایی که خاتمی را به عنوان یک بچه مسلمان هم قبول نداشتند.

س : راجع به گنجی و باقی چه نظری داشت.

ج : آقای فلاحیان میگفت آقای گنجی خیالپرداز و قصه نویسه. و این قصه ها با واقعیت نمیخونه. یک روز تلفنی داشتند با گنجی صحبت میکردند. البته خود ایشان میگفتند که من یک تلفن از آقای گنجی داشتم. من بخشی از صحبت های ایشان را میشنیدم، ایشان از آقای گنجی میپرسید «شما دارید مرا لگد مال میکنین با این کارها و نوشته هایتان مرا بیچاره کردید. چی دارید مینویسید.» حالا من نمیدانستم که آقای گنجی در جواب ایشان چه میگفت. ولی ایشان گفتند که آقای گنجی گفتند من مینویسم و شما جواب بدھید من گفتم این درست نیست که شما یه سری خیالپردازی هارا بنویسید من جواب خیالپردازی های شمارا بدھم. من جواب چی را بدھم این صحبتی بود که با آقای گنجی داشت. ولی آقای فلاحیان معمولاً این طیف بچه ها

را ضد مذهب و دین می‌دانستند می‌گفت این‌ها دارند ریشه‌ی مذهب را می‌زنند.

س : هیچ وقت ایشان درمورد خود من حرفی نزد.

ج : در مورد شما ایشان نه ولی اطرافیان چرا صحبت زیاد بود، عامل صهیونیسم و رادیو اسرائیل و بیگانه‌ها و از این حرف‌ها زیاد بود، زمانی آقای حسینیان درمورد شما حرف‌هایی زدند. حاج قاسم اخوی آقای فلاحیان، همان زمان می‌گفت که این آقای نوری‌زاده را مرحوم سعید امامی خیلی روشنان کار کرد و در لندن یک دیداری با ایشان داشتند که بتوانند ایشان را به طرف نظام جلب کنند. و یکی از علت‌هایی هم که ایشان از آقای خاتمی طرفداری کردند نتیجه‌ی زحمات و تلاش هاییست که سعید امامی انجام داد و ایشان را به طرفداری از نظام اسلامی جلب کردند. این را هرگز فراموش نکردم که درباره شما می‌گفتم.^{*}

* توضیح نگارنده : من تا یک هفته بعد از قتل فجیع زنده یادان داریوش فروهر و پروانه‌ی نازنین، حتاً اسم سعید امامی را نشنیده بودم. البته می‌دانستم نام یکی از معاونان فلاحیان اسلامی بوده، جریان آگاه شدن از نقش سعید امامی را در قتل‌ها در کتاب «اعترافات سعید امامی» به تفصیل نوشت‌ام. سعید امامی دشمن خاتمی و اصلاح طلبان بود. و مثل فلاحیان پیروزی خاتمی را در دوم خرداد سال ۷۶ یک فاجعه می‌دانست. بنابراین گفته حاج قاسم فلاحیان که حمایت من از خاتمی نتیجه زحمات سعید امامی است در تضاد با خط فکری و راه و رسم فلاحیان و امامی است. به طور کلی بعد از افشاگری‌های من، فلاحیان و حسینیان و یاران حلقه دفتر ویژه امنیتی ولی فقیه مثل احمد وحدی، سردار ذوالقدر، و ... بر آن شدند با عنوان کردن مطالب بی‌پایه و دروغ علیه من ضمن تهیه خوراک برای یکی از همپالگانشان در دستگاه رجوی یعنی برادر عباس ذاکری، به شان و نام من لطمه بزنند. اما این کار به جای آن که به من لطمه زند، پیوند عمیق دستگاه امنیتی مسعود رجوی را با فلاحیان و مریدانش آشکار کرد.

س : وقتی که آقای فلاحیان در انتخابات شکست خورد و آن قضایا پیش آمد بعد از آن برخوردهشان با شما چه جوری بود .

ج : من بعد از انتخابات دو بار با آقای فلاحیان ملاقات داشتم. و یکی دو ماه بعد از آن کشور را ترک کردم. یکی فردای روز انتخابات بود که ایشان یک سری اعتراضیه هایی داشتند به هیئت اجرائی که می گفتند تقلب در انتخابات شده. من نماینده ایشان بودم در فرمانداری. یعنی ایشان نامه‌ی رسمی نوشتند که ما نماینده ایشان هستیم برای هر نوع پیگیری و اعتراض به فرمانداری و ایشان، از من خواستند که شکایت‌ها را به فرمانداری ببرم. خیلی از شکایت‌ها نامعقول بود، یعنی چیز معقولی توش نبود. این واقعیت قضیه است . پسرا ایشان خیلی ناراحت شدند و برخورد بدی با من کردند. من آن شب محل را ترک کردم و برادر ایشان آمدند سراغ من گفتند که حاج آقا خیلی ناراحت هستند. گفتم این دلیل نمیشه که زحمات دیگران را هدر بدھند. من که نمیتوانم ضدقانون و برخلاف قانون عمل کنم. آن وقت با من این جوری رفتار میکن . واقعیت این است که ما دیگر قلبًا با آقای فلاحیان نبودیم حتا در رأی دادن هم با ایشان نبودیم. از قبلش هم با ایشان نبودیم. متنها براساس مسائل خانوادگی و مسائلی که در اصفهان ایشان سراغ ما آمدند در محنورات اخلاقی قرار گرفته بودیم. درباره مسائلی که ایشان اعتقاد داشتند این جور نبود. حتا ما برای بازدید صندوق‌هایی که میرفتیم نمایندگان شورای نگهبان خیلی برای ما احترام قائل می شدند. برای بچه‌هایی که از طرف آقای فلاحیان میرفتیم بازدید صندوق‌ها خیلی حرمت برایمان قائل بودند. هر کاری داشتند انجام می داند. شورای

نگهبان برای هر چند نفری یک کارت نمایندگی میداد که برای نظارت صندوق‌ها باشند. آقای فلاحیان با آقای شریعتمداری در تهران تماس گرفتند همان که در کیهان هستند، و بعد از تماس ایشان، آقای شریعتمداری به هیئت شورای نظارت اصفهان توصیه میکند که برای هر صندوق یک نفر بگذارند که این خواسته ایشان خلاف قانون بود. ایشان با این که در همه صندوق‌ها نماینده داشتند بازهم قدری می‌کردند و به فرمانداری اعتراض می‌کردند و خیلی ایرادهای بیجا که حتا یک رأی ایشان را نتوانستند اضافه بکنند. در این باره گفتنی زیاد است که لزومی ندارد با گرفتن وقت شما به آن‌ها بپردازم. من نمی‌خواهم زیاد وقت شمارا بگیرم.

س : مقداری راجع به فعالیت‌های اقتصادی آقای فلاحیان توضیح بدھید.

ج : شرکت جی‌شرکتی است در اصفهان که من در انتخابات مجلس ششم متوجه شدم که خیلی از سهامداران و مسئولین آن شرکت آنجا می‌آیند ولی عملکردشان طوری نیست که همه قضایا برای ما روشن شود و مقدار سهام و چند درصد دارندگانشان را بشناسیم. اکثر این شرکت‌ها مربوط بود به اخویشان حاج حسین و حاج قاسم یا دوستان دیگرانشان که ارتباط نزدیکی باهم داشتند و سهامدار عمدتی این شرکت‌ها بودند. شرکت دیگری که من یقین دارم نساجی نجف آباد است و در داخل کشور بعد از شرکت نساجی یزد و یکی دو تا کارخانه بزرگ دیگر، این شرکت مهم ترین شرکت نساجی است. زمانی که برای تبلیغات پارچه لازم شد آقای فلاحیان شماره تلفن موبایلی به من دادند و گفتند که

با این شخص تماس بگیرم. کسی که در تهران در کارهای اقتصادی ایشان بودند. وقتی به این شخص توانی شرکت مراجعه کردم گفتند هرقدر پارچه می‌خواهی بردار ببر این حرفها نیست. گفتم من پول این پارچه‌ها را چه جوری باید با حاج قاسم حساب کنم. ایشان به من خندهیدند که رقمی نیست بردار برو. و من رقم بالایی از آنجا پارچه گرفتم و به ستاد تحويل دادم. از کارکنان آنجا شنیدم که می‌گفتند شرکت اصل‌المال آقای فلاحیان است.

س : آقای فلاحیان رابطه‌اش با آقای خامنه‌ای چطور بود.

ج : اینکه آقای فلاحیان و دوستانشان دم از ذوب بودن در ولایت می‌زندند و واقعیت اینست که آقای فلاحیان رابطه‌ی خیلی خوبی با دفتر داشتند. حتا این را آقای هاشمی در جلسه هیئت دولت آقای فلاحیان به طور شوخی گفتند ولی فکر می‌کنم که شوخی نبود و جدی بود. یک بار از آقای فلاحیان پرسیدند اصل‌آ تو به ما بگو وزیر ماهستی یا وزیر آقای خامنه‌ای. ارتباط ایشان با دفتر خیلی خوب بود. از آقای گلپایگانی گرفته تا اختری و دیگر شخصیت‌ها.

س : با حجازی چطور بود.

ج : با حجازی هم خوب بود فکر می‌کنم مشکلی باهم نداشتند.

س : آقای فلاحیان اهل اصفهانند یا خوزستان.

ج : این نکته‌ی بسیار خنده دار است. اصل قضیه این است که وقتی به خوزستان رفتند دلیلشان این بود که من اهل آبادان هستم و فرزند خوزستانم. در بروشورهای تبلیغاتی هم خود را فرزند دلیر خوزستان معرفی کردند گفتنکه من فرزند خوزستانم و متولد آبادان

هستم کاندیدای خوزستان شدم. بحثی هم نیست که محل تولد آقای فلاحیان در آبادان است ولی تابوران دبیرستان ظاهراً ایشان در آبادان بوده و این چیزیست که پدرشان برای من تعریف کردند. بعد می‌آیند نجف آباد اصفهان ده جلال آباد که در فاصله سه چهار کیلومتری نجف آباد است ساکن می‌شوند. ولی آقای فلاحیان در اصفهان برعکس این قضیه را گفتند. در بروشور شان نه تنها اسم آبادان را نیاوردند اسم نجف آباد و جلال آباد را ذکر کردند. و تکیه داشتند که من اصفهانی هستم. دریکی از جلسات بعضی‌ها از ایشان سؤال کردند که آقای فلاحیان شما چرا از خوزستان کاندید شدید؟ ایشان گفتند قصد داشتم نماینده‌ی اصفهان باشم و از قبل این تصمیم را گرفته بودم به این دلیل که چون خوزستان یک استان پهناوریست یک وقتی این دو استان که فعالیت‌های اقتصادی و صنعتی خوبی‌هم دارد فعال‌تر کنیم. به این خاطر کاندیدای خبرگان از خوزستان شدم و از اصفهان نیز کاندیدای مجلس شورای اسلامی. البته در این جلسه هیچ اشاره‌ای به محل تولدشان نکردند.

س : جریان حسینیه شاهroud چیست .

س : ابر سد روستائیست که در چند کیلومتری شاهرود قرار دارد. روستایی است فرهنگی که بیشتر علمای خراسان از آنجا درآمده و روحانی زیاد دارد منجمله آیت الله معصومی امام جمعه تربت حیدریه. عموزاده شیخ حسین معصومی شوهر خواهر آقای فلاحیان. می‌گویند شهر علمائی است. شیخ حسین معصومی زادگاهش ابرسد بوده و پدر و مادرش ساکن آنجاست و کشاورزی می‌کردند. اواخر وزارت آقای

فلاحیان به صورت تفریحی همراه شیخ حسین معصومی به آنجا می‌روند به ابرسند. آنجا به پیشنهاد شیخ حسین معصومی قرار براین می‌شود که یک حسینیه ساخته شود. آقای فلاحیان بیست میلیون تومان از وزارت اطلاعات اعتبار می‌گیرند و کنگ حسینیه را می‌زنند. تعجب این که همه دست اندکاران می‌گویند این اعتبار به یک روستا برای چیست؟ یعنی درکل سمنان این بزرگترین حسینیه است. دراین مورد کلی حیف و میل می‌شود شیخ حسین معصومی با برانگیختن احسات زنان طلا و جواهرات خانم‌های آنجارا از دستشان می‌گیره برمیداره می‌آره تهران می‌فروشه که رقم بالایی نصیبیش می‌شود. شیخ علناً کلاهبرداری می‌کرد از مردم به هر طریق و به هر عنوانی چه بصورت اعانه چه بصورت قرض پول می‌گرفت و می‌گفت برای حسینیه می‌گیرم من که خودم را وقف این کار کرده‌ام شما هم باید گذشت کنید. کار کلاهبرداری به حایی رسید که یک نمونه را برایتان توضیح می‌دهم که خود من واسطه بودم. از یک بندۀ خدای دهاتی پولی قرض گرفته بود که متأسفانه چون من این روستائی را می‌شناختم واسطه شدم و معصومی ازاو پنج میلیون تومان گرفت اما زمان سررسید از بازپرداخت این پول خودداری می‌کرد. من به آقای فلاحیان مراجعه کردم که اگر این کارها ثواب هم داشته باشه که کباب شد آن بندۀ خدا. آقای فلاحیان به آقای غیوری زنگ زدند و گفتند که آقای معصومی کارهای خیر فرهنگی انجام داده است و یک سری اشتباهاتی هم مرتکب شده و حالا حدود چهل پنجاه میلیون تومان کم آورده باید کمکش کنی. که آقای غیوری مقداری کمک کرد. آقای نوری شاهرودی سفیر ایران در عربستان سعودی یک

مبلغ زیادی به این حسینیه کمک کرد. به هر حال این یک اسراف کاری بی حساب بود که حیف و میل زیادی شد و هم این که اصل کار با آن هزینه‌ها کار بیجایی بود.

س : آقای فلاحیان در مبارزه انتخاباتی در اصفهان چندین جلسه گذاشتند منجمله یکی از آن‌ها با آقای عمام الدین باقی بود و قرار براین بود که باهم مناظره کنند که آقای فلاحیان گریخت و نیامد. شما چون در جریان مبارزه انتخاباتی آقایان فلاحیان بودید در این باره چه اطلاعاتی دارید .

ج : من تا آخرین جلسه که در دانشگاه صنعتی برنامه ریز جلسه‌ها و تنظیم کننده کارها بودم. یک روز عده‌ای دانش‌آموز و دانشجو آمدند پیش من و از من خواستند که آقای فلاحیان را در جلسه‌ای دعوت کنند در تالار جی اصفهان با آقای عمام الدین باقی آنجا مناظره کنند. و اعلامیه‌ای هم دادند که از بچه‌های مشارکت بودند. من با آقای فلاحیان صحبت کردم و گفتم حالا که شما نظرتان اینست که می‌گین به سئوال‌ها پاسخ میدهم و می‌گین استقبال می‌کنم صلاح در اینست که به این جلسه بروید. نرفتن شما به این جلسه سئوال برانگیز خواهد شد. ایشان قول دادند که در دفترتان یادداشت کنید و به اینها هم قول بدھید که من در جلسه حاضر خواهم شد. من هم با حاج قاسم صحبت کردم و به آن بچه‌ها هم قول دادم که آقای فلاحیان در مناظره با عمام الدین باقی حاضر شوند. ولی روز موعود که فرا رسید آقای فلاحیان نیامدند و من واقعاً شرمنده شدم قولی دادند ولی در جلسه شرکت نکردند. بعدها که بهشان گفتم گفت یادم نیست. من چنین قولی نداده بودم. ما اصلاً آن

روز ایشان را ندیدیم. خیلی راحت زد زیرش و گفت دراین تاریخ جای دیگر جلسه داشتم.

س : شما مدتی مسئول باغ نور اصفهان بودید.

ج : نه من مسئول کارهای فرهنگی باغ نور بودم. کارهای اقتصادی آنجا دست من نبود. دست شخص دیگری بود.

س : اصولاً داستان باغ نور چیست؟

ج : زمان آقا فلاحیان هرجایی که می‌رسیدند و می‌دیدند یک منبع درآمد است انگشت رویش می‌گذاشت و از طریق قدرتی که داشتند آن‌جا را به دست می‌آوردند و اجاره می‌کردند. باغ نور یک مرکز توریستی است نزدیک سی و سه پل اصفهان جلو هتل کوثر اصفهان. اینها بهانه کردند که این باغ دست بهائیه است. شخصی به نام سیامک که فامیلش یادم نیست آنجارا اداره می‌کرد. آمدند و این بحث را عنوان کردند که آن آقا بهائی است و فساد را رواج می‌دهد. آنجارا ازش گرفتند و از شهرداری اجاره کردند. و بعد یکی از آقایانی را که قبل از اطلاعات سپاه و وزارت اطلاعات کار می‌کرد و اسمش حسین صفاری بود و ارتباطات خارجی و سفرهای خارجی زیاد داشت و در بعضی مسائل و در گیریهای خارج از کشور تا آنجا که من می‌دانم شرکت داشت ایشان را آوردند و به عنوان نماینده وزارت اداره باغ نور را به این شخص واگذار کردند و خود آقا حسن محمدی مدیر کل اطلاعات وقت اصفهان با آقا حسین صفاری همکاری می‌کرد. مردم می‌دانستند که این‌ها ظاهر کار است. در ظاهر می‌گفتند آقا محمدی و صفاری باهم دوست هستند و آقا صفاری را به عنوان کسی که از

تهران آمده اصفهان و مقداری فعالیت اقتصادی دارد معرفی می کردند. سوءاستفاده های مالی زیاد شد، باغ نور درآمد خوبی داشت با آنهمه درآمد به شهرداری چیزی نمی دادند. شهرداری خواست آن جا را جمع کند اینها آمدند به مسئولین و انmod کردند که ما کار فرهنگی می کنیم. یک حسینیه عریض و طویل آنجا ساختند که بلا استفاده ماند. درباره آقای صفاری گفتند زیاد است. ایشان از نزدیکان آقای فلاحتیان است و در امور اقتصادی کارهایی داشتند معدن سنگ و شرکت با کام سپاهان که یک شرکت ساختمانی بود و در آن با آقای محمدی مشارکت داشتند.

س : خود شما آنجا چه کار می کردید.

ج : من مسئول کارهای فرهنگی بودم. این کارهای فرهنگی بهانه ای بود برای مسئولین که بگویند ما کارهای فرهنگی انجام می دهیم. من کارم آموزش بچه ها بود. آموزش فرهنگی برای نوجوانان بود. مردم که می آمدند آنجا مسابقاتی گذاشته می شد در روزهای ولادت و شهادت ها مراسمی بود کلاً در حوزه فرهنگ. من روزهای آخر با اینها مشکل داشتم. اصولاً پولی برای امور فرهنگی خرج نمی کردند. نظرشان این بود که باید هزینه هارا از محل درآمد تأمین کنند. در حالی که درآمد بود هزینه‌ی پرداخت نمی شد. البته مسائل دیگری هم بود که از گفتن آنها معذورم.

س : آیا آقای فلاحتیان از مقامات مسئول کشور مدارکی داشت که از فلاحتیان می ترسیدند.

ج : به گفته‌ی خود آقای فلاحتیان و نزدیکان او در طول مدتی که ایشان در وزارت اطلاعات بوده برای تمام کسانی که مسئولیتی

داشته‌اند، پرونده باز کرده است. از رده‌های کوچک تا بالا. من اعتقاد دارم که برای همه پرونده ساخته. با این که خودش می‌گوید من برای این‌ها مورد دارم ولی فکر می‌کنم. برای آنها هم که ندارد پرونده ساخته به خاطر غرایز سیاسی. به همین علت حتاً نمایندگان مجلس نتوانستند چیزی به ایشان بگویند. همه آنها پیش فلاحیان مسئله دارند.

س : شما موارد خاصی سراغ دارید.

ج : موارد زیاد است ایشان از شخصیت‌ها با خانم‌ها تصویر دارد فیلم دارد موارد زیاد دارد و دلیل زیاد دارد. مثلًا از آقای ولایتی که از خودشان است وزیر خارجه بود با خانمی که دست به گردنش انداده عکسی دارد که در دست یکی از اینها دیدم. البته از نظر من زیاد مهم نیست. زمانی که خارجه بوده این عکس را گرفته ولی برای ایشان پرونده بود. برای جامعه سنتی این قبیل عکس‌ها مسئله است. احساسات مردم را تحریک می‌کند و مسئله ساز است.

س : آقای فلاحیان از این قبیل مسائل استفاده می‌کرد، با جگیری می‌کرد.

ج : قطعاً می‌کرد. با جگیری می‌کرد. در خیلی موارد اگر می‌بینید مثلًا مجمع روحانیون کوتاه می‌آید و کاری به کار ایشان ندارد قطعاً باج می‌گیرد. والا آقای فلاحیان با همه کارهای خلاف شان و دست داشتن در پرونده قتل‌های زنجیره‌ای باید محکمه می‌شدند.

س : شما یکبار در یک گفتگوی خصوصی اشاره کردید که آقای فلاحیان درباره روحانیان مدارکی دارند.

ج : ایشان و اخوی شان حاج قاسم از شخصیت‌های درجه یک

جمع روحانیت، چه در رابطه با خودشان و چه در رابطه با خانم‌ها دلایلی دارند از زمینه‌اقتصادی و مسائل اخلاقی مدارکی دارند که جرأت نمی‌کنند قدمی بر علیه ایشان بردارند. می‌دانند اگر بیش از حد خود فراتر بروند قطعاً آقای فلاحیان پرونده‌ها را رو می‌کند.

س : شما این خبر را می‌دانید که زمانی آقای فلاحیان زیر فشار بود در باره قتل‌های زنجیره‌ای و با پیگیری اصلاح طلبان و اکبرگنجی و باقی گفته شد که آقای فلاحیان مقدار زیاد مدارک را به خارج فرستاده و در جای امن گذاشت و به طوری که دیگران بشنوند گفته که اگر قرار است من بروم زندان با رئیسم می‌روم تا اسرار خیلی‌ها را بیرون ببریم. شما برخورد این جوری با ایشان داشتید.

ج : البته آقای فلاحیان در این زمینه با بعضی‌ها جور دیگری صحبت کرده. یک نمونه برای شما تعریف می‌کنم. آقای فلاحیان می‌گفت اینها با من کاری ندارند. اینها جرأت اینکه به من نزدیک شوند و درباره من خطای کنند ندارند. اینها می‌خواهند از آقای هاشمی و رهبری و امام انتقام بگیرند. اینها مرا بهانه کرده‌اند فردا بعد از من نوبت آقای هاشمی و بعد رهبری است اینها هدفشان کلاً انتقام گرفتن از امام و نظام است. این نکته ای بود که آقای فلاحیان با بچه‌های مذهبی و اطرافیان نزدیکش در میان گذاشت.

س : این که آقای فلاحیان گفته که اگر قرار است بازجوئی بروم با رئیسم می‌روم داستانش چیست.

ج : این نکته را یکبار از آقای فلاحیان سوال کردم این که این روزنامه‌ها می‌نویسند جریان چیست؟. ایشان جواب دادند که من خودم

را به کسی سنجاق نمیکنم. گفتند که از حرف من سوء استفاده شده بد فهمیده‌اند. من آن جوری نگفتم. گفتم که اگر من را ببرند آقای هاشمی را خواهند برد.

س : از جاسوس‌های فلاحیان در حوزه‌های علمیه و درون روحانیون اطلاعاتی دارید.

ج : واقعیت این است که درخارج ازکشور به روحانیون ایران و فشارهای واردہ به آنان در قم و جاهای دیگر پرداخته نشده است. فراموش نباید کرد که حرکت‌ها و جنبش‌های اصلاح طلبی بخشی از طرف روحانیون سرچشمه گرفته و حمایت می‌شود. ولی متأسفانه فشارها چنان زیاد است که علما و روحانیون جرأت سخن کفتن ندارند. چون‌که سروکارشان بادادگاه ویژه روحانیت یا با تیپ ۸۳ امام جعفرصادق یا با نمایندگی فقیه است. به حال نهایتاً برایشان درزمینه‌های مختلف مشکل‌تراشی می‌کنند در زمانی که آقای فلاحیان وزیر اطلاعات بودند ایشان توجه زیادی به حوزه علمیه داشتند و سعی کردند که ...

س : ایشان به هرحال دادستان دادگاه ویژه روحانیت بود.

ج : بله، سعی کردند که خصوصاً یک مدرسه را که مدرسه معصومیه نام دارد، از وجود طلبه‌های جوانی در این مدرسه استفاده بکنند که با اطلاعات رابطه داشته باشند. یعنی اکثر طلبه‌های مدرسه معصومیه اطلاعاتی بودند. یا مستقیم از اداره اطلاعات به مدرسه معصومیه آمده بودند. و مدارس دیگر هم مشابه این بود. به طوری که هیچ مدرس و عالی جرأت نداشت حرفی بزند. چون سروکارش با

اطلاعات و دادگاه ویژه و تیپ ۸۳ امام جعفرصادق و نمایندگی ولایت فقیه میافتد. البته موارد زیادی در این باره وجود دارد.

س : از نقش آقای فلاحیان در رابطه با ورود شمشهای طلا که توسط خانواده ایشان وارد کشور شده بود چه اطلاعاتی دارید.

ج : این موضوع در سال ۱۳۷۰ اتفاق افتاد. یکی دو سال بعد از صدارت آقای فلاحیان در وزارت اطلاعات بود. موضوع را دقیقا برای شما شرح می‌دهم. حاج حسین فلاحیان برادر آقای فلاحیان و آقای حسن مظفری که اهل قم هستند و از اقوام نزدیک آیت الله معصومی امام جمعه تربت حیدریه و نماینده خبرگان و رهبری‌اند. اینها مقداری شمش طلا وارد کشور کردند ولی گیر افتادند. بعد با دخالت آقای فلاحیان مشکلشان حل شد. و تمام شمشهای طلا آزاد گردید. در مسائل اقتصادی حاج قاسم و آقای فلاحیان بعد از این که از وزارت بیرون آمدند، فعالیت‌های اداره دادند. دفتر اقتصادی حاج قاسم در خیابان ترکمنستان در مقابل اداره ثبت اسناد در حوزه واردکردن چای گرفته تا برنج و انواع کالاهای اقتصادی مورد نیاز بازار فعال است و در چند سال اخیر آپارتمان سازی و موارد زیادی از این قبیل کارهای پر رونق اقتصادی نیز به فعالیت‌های دفتر اضافه شده است.

س : در جریان آشنائی با آقای فلاحیان از قتل عده‌ای از برادران اهل سنت چیزی می‌دانید.

ج : شنیدم ولی بهتر است چیزی از من نپرسید.

س : چرا چون شیعه‌ی متعصبی هستی نمی‌خواهید جواب

بدهید.

ج : نه . من آدم متعصبی نیستم. حتا به آنها یکی که دین و مذهب ندارند احترام قائلم ولی نمی خواهم چیزی بگویم که به اختلافات دامن بزم و اوضاع را خراب تر کنم.

س : راجع به قتل های خارج از کشور چه می دانید.

ج : تردیدی ندارم که قتل های خارج از کشور نیز توسط عوامل وزارت اطلاعات و با اطلاع و دستور فلاحیان و مسئولان بلند پایه وزارت مثل سعید امامی انجام گرفته، من چون به دنبال کارهای فرهنگی بودم اصلاً کاری به امور امنیتی نداشتیم ولی یکبار از حاج حسین معصومی شوهر خواهر فلاحیان سؤال کردم این آقای حسین صفاری در کجا این همه چاقو خورده آیا این زخمها مربوط به جنگ است؟ چون صفاری در جنگ هم مجروح شده بود، معصومی چون به من اعتماد کامل داشت گفت: این زخمها مربوط به مأموریت های خارج است. صفاری در قالب کارهای اقتصادی زیاد به خارج سفر می کرد. معصومی می گفت حسین صفاری در درگیری ها در زمان به هلاکت رساندن بعضی از مخالفان و ضد انقلاب، زخم برداشته و در یکی از مأموریت ها همراه ایشان کشته می شود و خودش زخم بسیار بر می دارد. ولی به ایران باز می گردد، و کسی هم - در خارج - متوجه این موضوع نمی شود.

س : فکر نمی نید صفاری همان فردی است که در قتل زنده یاد دکتر عبدالرحمن قاسملو و کاک عبدالله قادری دست داشت و در این جریان مجروح شد؟

ج : بله احتمالاً همان شخص است. البته من ایشان را از سال

۷۵ به این طرف ندیده ام.

س : آقای صفاری چه قیافه ای دارد.

ج : فیلم هایی هم از ایشان هست که در کارهای فرهنگی اصفهان شناخته شده، کمی چاق و گرفته و قد متوسطی دارد.

س : در اکثر قتل های داخل و خارج کشور مسئله‌ی فتوا وجود داشته، چه کسی فتواهارا می‌داد.

ج : آقای فلاحیان مجتهد بودند. خودشان را مجتهد می‌دانستند. در مصاحبه با مجله‌ی نیوزویک آمریکاهم اجتهاد را که از شرایط وزیر اطلاعات بودن می‌باشد توضیح دادند. ایشان گفتند که من اجتهاد دارم. بلی آقای فلاحیان مجتهد بودند.

س : از روحانیون با چه کسانی بیشتر در رابطه هستند و نزدیک‌اند.

ج : با اکثر بچه‌های مدرسه حقانی و اکثر قضات قوه قضائیه. با محسنی ازهای خیلی نزدیک بود. اینها در به دادگاه کشاندن بچه‌های اصلاح طلب نقش مهمی داشتند. برنامه‌هارا قبل از تعیین می‌کردند. همه چیز برنامه ریزی می‌شد. شکایت‌ها ساختگی بود. شکایت را خودشان می‌نوشتند و می‌دادند دست آن آقا می‌گفتند امضاء کن. یعنی در قوه قضائیه خود آقای ازهای و رازینی برنامه می‌ریختند. شکایت‌هارا تنظیم می‌کردند می‌نوشتند می‌گفتند امضاء کنید. یک نمونه اش شکایت از روزنامه فتح بود که فکر می‌کنم در رابطه با مطلبی بود که آقای عمال الدین باقی نوشته بودند در مورد آقای فلاحیان در همان انتخابات دوره ششم سال ۷۸. آقای محسنی ازهای در تماس تلفنی که آقای

فلاحیان داشتند شکایت را مطرح کرد. البته شریعتمداری کیهان هم در این موضوع نقش داشت. یک شکایتی را خودشان تنظیم کردند و بر علیه روزنامه فتح و چند روزنامه دیگر و شخص آقای عمام الدین باقی. بعد فکس کردند دفتر آقای فلاحیان که همان دفتر فرهنگی ما باشد بنیاد همگرائی اندیشه‌ها. آنجا من دادم تایپ کردند و بعد از امضای آقای فلاحیان به همان شماره تلفنی که فکس را فرستاده بودند، به آقای محسنی ازه‌ای و شریعتمداری برگشت داده شد. من به خاطر دارم این شکایت به پیشنهاد محسنی ازه‌ای و شریعتمداری نوشته شد. یعنی آقای فلاحیان معتقد بود که جواب اینها ندهد. ولی آن‌ها معتقد بودند که باید شکایت بشود. و همین شکایت‌ها مبنای زندان رفتن آقای باقی شد.

س : آیا شریعتمداری با آقای فلاحیان ارتباط نزدیک داشت؟

ج : البته، مگر می‌شود اینها رابطه‌ی نزدیک نداشته باشند. در جریان قتل روشنفکرها و نویسنده‌گان و گرفتاری‌ها باهم مشورت می‌کردند. هم‌فکر بودند.

س : برنامه هویت را با همدیگر ساختند

ج : کاملاً درست است.

س : شما که اصفهانی هستید درباره قتل احمد میرعلائی چه می‌دانید.

ج : متأسفانه در این باره حرف مستندی ندارم و چیزی نمی‌توانم بگویم.

گفت بrixiz که آن ...

کفت برخیز که آن خسرو شیرین آمد*

خسرو خوبان که بعد از تغییر اسم به روح الله حسینیان ازسوی دوستان قدیمیش درحوزه «روحی» خطاب می‌شود هفت‌گذشته سرانجام جعبه اسرار را گشود و همانطور که قبلاً پنبه خاتمی و دوم خردادی هارا زده بود و از شرکت داشتن بهزاد نبوی و خسرو تهرانی درانفجار دفتر ریاست جمهوری و قتل رجائی و باهنر پرده برداشته بود، این بار دریک جمع واقعاً برگزیده از دانشجویان وابسته به مافیای مؤتلفه در گردهمائی سراسری آن‌ها در مشهد، کارش را با صاحب این قلم یکسره کرد و برای نخستین بار رازی را فاش کرده تاکنون حتاً رفقای گرمابه و گلستانش یعنی فلاحیان و میرحجازی و پورمحمدی و ریشه‌ری ازان بی‌خبر بوده‌اند. از آنجا که افشاگری‌های حسینیان بسیار جالب و در

* آقای حمید اکبری در سخنان خود اشاره به ادعاهای روح الله حسینیان و علی فلاحیان در رابطه نگارنده، از آنجا که در مقاله کیهان لندن به حسینیان پاسخ گفته‌ام عین آن نامه را در اینجا آورده‌ام.

عین حال نشان دهنده وحشتی است که او وهم پالگیهایش از افشاگریهای ما دارند به اهم آن‌ها اشاره می‌کنم :

۱ - در پاسخ دانشجوئی که از او می‌پرسد نظر شما درباره ارتباط مصطفی کاظمی (موسوی نژاد) - که حسینیان مدعی است همه کاره قتل‌های زنجیره‌ای بوده و چون از چپ‌هاست بنا براین قتل‌ها کار دوم خردادی‌ها بوده است - با آقای ریشهری که توسط نوری زاده مطرح شده چیست؟

حسینیان می‌گوید : واقعاً این فقط از آن دروغهایی است که فقط از آقای نوری زاده و گنجی بر می‌آید. همین دروغ کفتن هنر می‌خواهد. چند روز قبل خدمت مقام معظم رهبری بودم - حسینیان با این گفته می‌خواهد بگوید با آقا در رفت و آمد و حتا رفاقت است و در حالی که جد و آباد خاتمی و دوم خردادی‌هارا می‌گوید حضرت ولی فقیه به او لطف ویژه دارند - یک کسی آنجا بود که من با آن آقا قهر بودم. آقا سئوال کردند ازمن که با این آقای - اسم برداشت - چه جوری هستید، سر صلح و سازش هستید؟ جواب ندادم. آقا دوباره اصرار کردند و گفتند جواب چیست؟ من گفتم لَعْم «لا ونعم» زند زیر خنده. آقا فرمودند آقای حسینیان لری حرفشان را می‌زنند. گفتم آقا چون نمی‌توانم دروغ بگویم نمی‌دانم چه بگویم. می‌گویم نخیر نیستم. دراین مورد هم آقای موسوی (کاظمی) سال ۷۴ یا ۷۵ از شیراز به تهران منتقل شد و اصلاً سال ۷۶ در شیراز نبود که بخواهد رئیس ستاد ریشهری باشد ... رئیس ستاد یک معلمی بود که اسمش معلوم است و اصلاً موسوی با ریشهری ارتباطی نداشت ...

حسینیان درباره مصطفی کاظمی یعنی همان موسوی اشاره به اختلاف‌های او و حائری در شیراز می‌کند و از چپ بودن موسوی و درنهایت وابستگی او به باند مهدی هاشمی یاد می‌کند.

در پاسخ خسرو خوبان باید بگوییم که اولاً من در رابطه با مصطفی کاظمی و نقش او در برپائی ستاد انتخاباتی ریشه‌ری در همین کیهان نوشتم که «کاظمی» یا به قول حسینیان «موسوی» با آن که دو سال بود از شیراز به تهران منتقل شده بود اما همچنان شیراز زیر نگین او بود. او ریشه‌ری و فلاحیان را به شیراز برد و ستاد انتخاباتی ریشه‌ری را نیز او برپا کرد و هیچ جا ننوشت در زمان انتخابات او، در شیراز بود. در عین حال دروغ پردازی از جمله صفات ویژه ذوب شدگان در ولایت فربی است و گرنه آن‌چه را که ما تا به حال نوشته‌ایم خوشبختانه یکی بعد از دیگری مهر تأیید و صحت گرفته‌اند و لازم است ایشان کمی در اوراق مرکز استناد خود تفحص کند تا معلوم شود دروغ پرداز کیست. آنکه هویت رفیق او سعید امامی و نقش فلاحیان را در قتل‌ها فاش کرد، یا آن که می‌کوشد با انداختن توب قتل‌ها در زمین خاتمی و اصلاح طلبان، آخرين برگه‌اي که آنها در نبرد با مافیای قدرت دارند از دستشان بگيرد.

۲ - در طول سخنرانی و گفتگوی حسینیان با گلادیاتورهای حاج حبیب مؤتلفه در مشهد نام صاحب این قلم ۲۴ بار در سخنرانی و سوال‌ها و جواب‌ها مطرح می‌شود. با حجاریان و گنجی پیوند می‌خورم که به ادعای خسرو خوبان اخبار را از آن سو به من رد می‌کرده‌اند. به این بخش از سخنان او توجه کنید: «همین آقای پروازی

را یک کسی به اسم اثنی عشری که عضو مشارکت است با او صحبت کرده و نوار را که گرفتند تکثیر کردند ... یک نوار هم برای نوری زاده فرستادند که تلکسش را برای من آوردند (البته منظور فاکس است چون استفاده از تلکس مال زمان طلبگی ایشان است) بعد من تطبیق دادم دیدم همان نواری است که برای نوری زاده فرستادند. در آن نوار اسم بندۀ را هم آورده بود. حالا در این نوار داخلی نیاورده مقداری احترام کرده بود. بعد که من پیگیری کردم دیدم که مصاحبه نوری زاده است. از دوستان آنجا که سؤال کردم گفتند بله آقا ۳ تا نوار بوده یکی را هم فرستاده‌اند به خارج که فرق می‌کرده است. همین اثنی عشری مشارکت به فرشاد ابراهیمی هم می‌کوید ما یک کار دیگر می‌خواهیم بگنیم اگر تو همراهی کنی این سناریو بسیار عالی درست می‌شود ...»

۳ - در اینجا حسینیان موضوع اعتراضات امیر فرشاد ابراهیمی را با سخنان حجت‌الاسلام پروازی که پیش از جریان قتل‌های زنجیره‌ای به دست من رسید و آن را در کیهان و روزگار نو چاپ کردم قاطعی کرده است.

سخنان پروازی روی نوار کاست بود در حالی که مطالب امیر فرشاد از روی نوار ویدئو پیاده شد و به حسینیان نیز در همین نوار اشاره می‌شد.

شاهکار حسینیان آنجاست که از روابط من و سعید امامی پرده بر می‌دارد و حقیقتی را فاش می‌کند که تا امروز خود ما نیز از آن بی خبر بوده‌ایم! این که بندۀ از بچه‌های قم بودم (قبل‌آرفیق عزیز حسینیان، یعنی برادر حسین شریعتمداری تواب ساز نماینده مقام معظم رهبری و

سپریست مؤسسه کیهان در سلسله مقالاتی که هم اکنون به عنوان جلد ششم «نیمه پنهان» منتشر شده ادعا کرده بود که من در کربلا درس می خوانده ام و پدرم از آخوندهای درباری بوده که پس از بازگشت از عراق عبا و عمامه را کنار می کنار و فکلی می شود و محضر می گیرد و با علم و دکتر امینی سر و سری پیدا می کند) حال آن که بنده متولد بلورسازی نزدیک ساعت مشیرالسلطنه، بزرگ شده در امیریه وجاده قدیم شمیران هستم و از دوران دانشجوئی به بعد نیز ساکن آپادانا بوده ام. دوران دبستان را نیز منهای یک سال که درجهان تربیت مرحوم بنی احمد کذراندم در محضر بانوی بزرگوار شوکت ملک جهانبانی در مدرسه ایران بودم اما آقای حسینیان پس از کشفیات شریعتمداری کشف تازه ای کرده است. ایشان به دانشجویان مؤتلفه فرموده اند : « من در اینجا یک اخباری در خصوص نوری زاده بدهم. آقای نوری زاده از بچه های قم بود و خبرنگار اطلاعات. تا اوایل انقلاب هم در تهران بود اما بعداً پناهنده شد و رفت خارج و شروع کرد علیه جمهوری اسلامی به نوشتن مقالاتی در روزنامه های ضد انقلابی ایرانی مثل کیهان سلطنت طلب و نیمروز و امثال اینها، و بعد هم یواش یواش نویسنده مستمر الحیات شد و در الشرق الاوسط هم گهگاه مقاله می دهد. یکی از کارهایی که خدا رحمت کند سعید امامی انجام داد با ایشان ارتباط برقرار کرد و یواش یواش شروع کرده به نفع جمهوری اسلامی کار کردن. منتها بعد از ماجراهایی که پیش آمد ارتباط قطع شد مجدداً آقای نوری زاده به آن طرف غلتید و شروع کرد علیه جمهوری اسلامی به هتاكی و توهین به انقلاب و اسلام . یعنی یک مقداری آقای نوری زاده راست می گوید، با

سعید امامی یک ارتباطی داشت پولهائی هم گرفت از جمهوری اسلامی. منتها نمک‌شناسی کرد.»

مشاهده کردید با این حقایق تکان دهنده‌ای که خسرو خوبان فاش کرده، مطمئن باشید که برای شعبه فارسی زبان بعث عراق و یکی دو تا رادیو و مطبوعه خارج از کشور برای یک ماه خوراک تهیه شده تا از فردا با استناد به سخنان «روحی جون» ادعا کنند نگفته‌یم فلانی با رژیم است و سعید امامی رفیقش بوده و ...

آنچه لازم است در کنار رفع اشتباه از خسرو خوبان و حسین شریعتمداری و دیگر اطلاعات‌چیهای جمهوری اسلامی درباره محل ولادت و رشد و نمای خود ذکر کنم، تصحیح بعضی از اشتباهات نه چندان لپی در گفتار ایشان است. او لاً من هرگز نویسنده‌ی احیات نبوده‌ام. حال آن که من نویسنده‌ی رسمی *المجله* و *الشرق الأوسط* در همین مدت بوده‌ام و امروز نیز همچنان با *الشرق الأوسط* در همکاری روزانه و مستمر هستم. نکته بعدی این که من هرگز خبرنگار اطلاعات نبوده‌ام بلکه نخست به عنوان مقاله نویس و بعد سردبیرگزارش و سپس دبیر سیاسی روزنامه تا یک ماه و نیم بعد از انقلاب با این روزنامه همکاری داشته‌ام و این دوران از بهترین سال‌های عمر من بوده است.

سعید امامی را تا پیش از قتل‌های زنجیره‌ای نه می‌شناختم و نه هرگز علاقه‌ای به شناختن آدمهائی مثل او داشته‌ام. در گزارشی که پنج سال پیش درباره دستگاه اطلاعات رژیم در نشریه *المؤجز* که سردبیری آن را دارم نوشتم، در اشاره به مسئولان بلند پایه وزارت اطلاعات و اطلاعات سپاه – که با کمک‌های بسیار

ذیقیمت ... از یاران زنده یاد داریوش فروهر و یکی از روحانیون مخالف رژیم مقیم خارج تهیه شد - در برابر عنوان معاون امنیتی فلاحیان نوشتہ‌ام « حاج اسلامی» چون در آن تاریخ اسم کوچک او را نمی‌دانستم و در عین حال خبر نداشتم اسلامی نام واقعی این فرد نیست. من زمانی از هویت امامی آگاه شدم که در جریان نقش او و فلاحیان و کاظمی و ... در قتل‌های زنجیره‌ای قرار گرفتم. و شرح این ماجرا را به تفصیل در کتاب‌های «اعترافات سعید امامی» و «ناکفته‌ها در قتل‌های زنجیره‌ای» بازگو کرده‌ام. آنچه درباره جمهوری اسلامی پیش و پس از مرگ سعید امامی نوشتہ‌ام موجود است و نشان می‌دهد چه تصوری از این رژیم داشته و دارم.

می‌رسیم به مسئله پول گرفتن، به طور کلی گویندگان چنین حرفی یامرا نمی‌شناسند و یا از چگونگی زندگیم بیخبرند. آدمی که ۱۸ ساعت کار می‌کند، نیازی به پول گرفتن زیر میزی و پشت پرده ندارد. به جای آنکه من از سعید امامی و امثال او پول بگیرم آن هم با خفت و خواری و مذلت، دو تا کتاب درباره جنایات او و سران مافیایی رژیم چاپ می‌کنم، هم درآمدش حلال است و هم انتشارش اسباب افتخار.

۲ - در شماره گذشته ماجراهی قتل ابراهیم زال زاده نویسنده و ناشر و دوست دیر و دور و استاد دکتر تفضلی را از زبان یکی از عاملان این جنایت به نقل از برادرش بازگو کردم. اینک به موارد دیگری از قتل‌ها توجه کنید.

«محمد حسن ضارب دکتر رضا مظلومان پس از موفقیت در مأموریت خود در پاریس، مدتی به اطلاعات رشت فرستاده شد که جلوی

چشم نباشد. در جریان یکی از دیدارهای سعید امامی از رشت برای سخنرانی در جمع کارکنان اداره کل اطلاعات و سرکشی به دوایر اداره، مطابق معمول امامی و همراهانش در مهمانسرای وزارت نیرو - اداره برق - اقامت داشتند. روز دوم ورود به رشت، سعید امامی، محمد حسن را به مهمانسرای احضار کرد و در حضور ... و ... و نصرت گفت: فلانی را می‌شناسید و مقصودش یک جوان رشتی بود که نمایشگاه اتومبیل بزرگی داشت و می‌گفتند مطالب روزنامه‌های ضد رژیم و کتاب‌های مخالفان را فتوکپی می‌کنند و مخفیانه به دانشجویان می‌دهد و برای بعضی‌ها پست می‌کنند اما هیچ نوع مدرکی از آن نداشتند.

محمد حسن دقیقاً این جوان را می‌شناخت. همان روز طرح کارزاریختند و شب با یک پژوی سفید که سعید امامی نیز در صندلی عقب آن نشسته بود به نمایشگاه اتومبیل فرد مورد اشاره رفتند و در آنجا با گلوله این فردرای به قتل رساندند و با سرقت دو اتومبیل اینطور وانمود کردند که قتل صاحب نمایشگاه توسط سارقان اتومبیل صورت گرفته است. محمد حسن نیز مدتی بعد با اوراقی که برایش درست کرده بودند به عنوان فردی که مخالف رژیم است و مدتی در زندان بوده به ... پناهنده شد.

نوامبر ۲۰۰۰ کیهان لندن

همیشه فاطمه

همیشه فاطمه ...

قصه دلباختگی علی فلاحیان به فاطمه قائم مقامی مهماندار زیاروی شرکت آسمان، علیرغم فاش شدن گوشه های مختلفی از آن، همچنان پر از رمز و راز و ناگفته هاست. اصولاً وزیر اطلاعات سابق و مشاور فعلی رهبر جمهوری اسلامی، مردی عاشق پیشه و زنباره است. معشوقه های ریز و درشت او در طول بیست ساله اخیر آنقدر زیادند که انگشت نهادن روی تک تک آنها خود کتابی مستقل می طلبد، اما دلدادگی و سرسپردگی او به فاطمه قائم مقامی حکایتی متفاوت است که تضادهای عجیب شخصیت فلاحیان را به نمایش می گذارد. ذکر این نکته ضروری است که مشاور ولی فقیه بر خلاف دیگر ارباب عمامه هیچگاه بی اعتقادی خود را به مبانی مذهب و اخلاق پنهان نکرده است. برای نمونه زمانی که به دعوت مشاور امنیتی صدراعظم آلمان به این کشور سفر کرد و با این امید که سرو ته پرونده میکونوس (قتل

دکتر صادق شرفکندي رهبر حزب دموکرات کردستان و یارانش در رستوران میکونوس برلین را در گفتگو با «اشمیت باوئر» به هم آورد چند روزی را در آلمان به سر بردا، او لاً به جز یکی دو نوبت به گفته یکی از همراهانش، نماز نخواند. روز سوم ورود به آلمان، تني چند از مأموران امنیتی سفارت ایران به دیدارش رفته بودند. سر ظهر یکی از مأموران که می خواست جلوی وزیر مجتبه تظاهر به دینداری کند، بلند شدو با کسب اجازه آقا به دستشوئی رفت و وضو ساخت و در بازگشت به اتاق خطاب به فلاحیان گفت، مارا بی برکت نگذارید بفرمائید اقامه - نماز - کنید تا از انفاس قدسی شما بی نصیب نمانیم. فلاحیان با خنده گفت، حاج آقا ما مسافریم نماز شکسته می خوانیم و چون گرفتار هم هستیم، نماز ها را یکجا آخر شب می خوانیم. ثانیاً در چهارمین و پنجمین شب اقامت در آلمان آقای فلاحیان به همراه فردی به نام عطاری چند ساعتی غیبت کرد و وقتی در شب پنجم به علت وصول یک دستور العمل محربانه خیلی فوری، حسین موسویان سفیر وقت ایران به جستجوی جناب وزیر پرداخت به او گفته شد: «آقا به آپارتمن عطاری رفته تا یک خانم ترک را ارشاد کند.»

این خانم که «شیان» نام دارد مدتها بعد به دعوت وزیر اطلاعات سابق به تهران سفر کرد و بیش از یک ماه در مشک و دماوند و اصفهان میهمان مخصوص حجت الاسلام و المسلمین علی فلاحیان بود.

در یک مورد دیگر، فلاحیان به دختر یک کارگر افغانی که برای او کار می کرد دل بست. و با هزار دلار شیربها که به پدر دختر داد، او را به همسری موقت خود درآورد. این خانم که در حال حاضر در پیشاور

پاکستان است و به همسری یک هموطن خود درآمده است، به گفته‌ی خودش ۱۱ ماه صیغه‌ی آقای فلاحیان بوده است. و در این مدت وزیر سابق اطلاعات خانه‌ای برای او در شهرک غرب تهیه کرده بود که در پی فسخ صیغه – در آخرین ماه وزارت فلاحیان – او خانه را تخلیه کرده است. این خانم توسط خود فلاحیان به عقد جوان بیست ساله‌ای از مردم هزاره افغانستان که با غبان وزارت اطلاعات بود درآمد و فلاحیان سه میلیون تومان به آنها داد ...

زمانی که یکی از مأموران فلاحیان در سفارت ایران در پاریس در گزارشی به او از روابط غیرمشروع سفير وقت ایران با دو خانم فرانسوی پرده برداشت، جناب وزیر، سفير را به تهران احضار کرد. (این دو خانم وکیل فرانسوی که یکی شان دختر دولتمردی بازنشسته از وزرای دوگل و پمپیدو بود و در جریان دادگاه رسیدگی به پرونده قتل زنده یاد شاپور بختیار وکالت ضیاء الدین سرحدی و یکی از متهمان به شرکت در قتل رهبر نهضت مقاومت ملی و دستیارش سروش کتبه را بر عهده داشتند، علاوه بر متنعم شدن از کیسه‌ی پرفتوت رژیم ولایت فقیه، با سفير رژیم نیز روابطی عاشقانه برقرار کردند. و یکی شان نزدیک به یک سال و نیم معشوقه سفير بود که در حال حاضر در مقام معاون وزیر خارجه سخنگوئی دستگاه دیپلماسی ولی فقیه را نیز عهده‌دار است). آقای سفير وحشت زده به تهران رفت. چون رئیس واقعی او علی اکبر ولایتی و حتا رفسنجانی نبود، وزیر امور خارجه بیش از آن که دراندیشه امور دیپلوماسی باشد، مشغول تهیه کردن سخنرانی برای نشست مجمع اهل بیت (که امروز ریاست آن را بر عهده دارد و حقاً

که این مقام در خور ایشان است) و کنگره علامه مجلسی و کنفرانس بیماری های مجاری ادرار و ... بود رفسنجانی نیز در آن تاریخ در پی تغییر قانون اساسی جهت زمینه سازی برای شرکت خود در انتخابات بود و در عین حال بعد از زهرچشمی که فلاحیان از او در جریان کشن دکتر عبدالرحمان قاسملو در وین گرفته بود، اصولاً به حوزه های مورد نظر فلاحیان نزدیک نمی شد. به هر حال سفیر دردیدار با فلاحیان دریافت که طبع زیبا پسند جنابش به دنبال دو بانوی فرانسوی است. پس از خاتمه جریان دادگاه و تبرئه شدن ضیاء الدین سرحدی، یکی از خانم ها یعنی دختر همان وزیر سابق فرانسوی، به تهران سفر کرد و ده روز میهمان فلاحیان بود. این خانم هنوز هم با یادآوری خاطرات سفرش به تهران، و نشان دادن دو قالیچه‌ی نفیس ابریشمی کار صیرفیان اصفهان و سری جواهرات اهدائی از سوی میزبان ایرانی اش، سفر به ایران را دلپذیرترین خاطره دوران زندگیش می داند.

حکایت دیگر زیبا پسندی آقای فلاحیان مربوط به دوران فعالیتهای انتخاباتی ایشان در اصفهان می شود که تفصیل آن را در مصاحبه ای که با آقای حمید اکبری مسئول ستاد انتخاباتی ایشان داشته ام، در همین کتاب آورده ام.

در رابطه با فاطمه قائم مقامی اما ماجرا از یک دلدادگی و هوس ساده فراتر رفت. فاطمه قائم مقامی که به گفته‌ی سحر معشوقه‌ی سعید امامی و نیز یکی از همکاران سابقش در هواپیمائی ملی (فاطمه کار میهمانداریش را در این شرکت آغاز کرد) زیبائی خیره کننده ای داشت

که عارف و عامی را به تحسین و شگفتی وا می داشت. همین زیبائی بلای جان او در هوای پیمائی ملی شد. مدیر عامل وقت هما و مدیر کل حراست چون نتوانستند به وصال او دست پیدا کنند، پرونده ای برایش ساختند و با این عنوان که وی سبکسر و جلف است و شئون اسلامی را رعایت نمی کند. در سال ۱۳۷۱ او را از هوای پیمائی ملی اخراج کردند. خانم قائم مقامی با آن که نیازی به کار کردن نداشت و هسر جراحش قادر بود کلیه نیازهای مالی خانواده خود را تأمین کند اما چون زنی آزاد بود که می خواست روی پای خود بایستد، بلا فاصله به دنبال کار برآمد و با کمک یکی از خلبانان سابق هما که در استخدام شرکت آسمان درآمده بود به عنوان سرمیهماندار وارد شرکت آسمان شد.

آشنائی او با فلاحتیان بسیار اتفاقی و در جریان سفر مشاور فعلی رهبر جمهوری اسلامی به مشهد صورت گرفت. فلاحتیان و مسئولان بلند پایه وزارت اطلاعات در جریان سفرهای خود معمولاً در قسمت جلو هواپیما (درجه یک) می نشستند و در صورت حضور آن ها در هواپیما چند ردیف در اختیار آن ها قرار می گرفت. خانم قائم مقامی ارتباط خود را تنها با دو تن در میان گذاشته بود. یکی «فرزانه ...» دوست بسیار نزدیکش که هم اکنون در بلژیک زندگی می کند و دیگر خلبانی که در ماههای پایانی زندگیش سخت به او دلبسته بود و امید داشت که پس از جدائی رسمی از شوهرش با اوی ازدواج کند. من این خلبان را می شناسم اما هیچگاه نتوانستم او را به کفتن ناگفته ها قانع کنم. فرزانه اما بعد از انتشار کتاب «سونای زعفرانیه» با من سخن گفت. هم او بود که پرده از راز شکست زندگی زناشوئی دوستش فاطمه برداشت. طرف گناهکار

در این شکست او نبود. رویاروئی او چند ماه پس از به دنیا آمدن سومین فرزندش بعد از لغو یکی از پروازها و بازگشت زود هنگام او به خانه، با حقیقتی تلغی که هیچ زنی تحمل آن را ندارد (حکایت از یک خیانت عادی به گفته خانم فرزانه فراتر می‌رفت که پایی رقیبی مذکور در میان بود) چنان او را از زندگی مشترکش دلزده کرد که حتا در روزهای مرخصی و تعطیلی نیز ترجیع می‌داد در خانه نباشد و به دیدن بستگان نزدیک خود برود.

در چنین روزهای فلاحیان با فاطمه قائم مقامی رو به رو شد. زیبائی و غمی که در چهره‌ی میهماندار جوان بود، فلاحیان را آن چنان مجنوب او کرد که وقتی هواپیما به مشهد رسید فلاحیان بادادن شماره تلفن‌های خصوصی خودش به فاطمه قائم مقامی از او خواست در اولین فرصت به او تلفن بزند. حال او چنان بود که سفر چهار روزه اش را به مشهد به دو روز تقلیل داد و به تهران بازگشت. فرزانه ... یادآور شد که فاطمه قائم مقامی احتمالاً برای اینکه از قدرت و نفوذ فلاحیان برای حل مشکل خانوادگی اش، استفاده کند نخستین بار به او تلفن زده بود و ایکاش هیچگاه به این کار اقدام نمی‌کرد.

به گفته‌ی دوست میهماندار زیباروی شرکت آسمان نخستین دیدار خصوصی فاطمه و فلاحیان در یکی از خانه‌های امن وزارت اطلاعات در شهرک غرب صورت گرفت. (این خانه می‌تواند همان خانه‌ای باشد که همسر صیفه‌ای افغان فلاحیان یک چند در آن اقامت داشت) سه چهار ماه بعد کار به جائی رسید که فلاحیان حتا طاقت دوری از محبویه اش را برای یک روزه نداشت. یک اشاره از سوی او کافی بود که فاطمه

قائم مقامی در مراجعه به فرودگاه مطلع شود به جای او فرد دیگری در تیم پرواز قرار گرفته و او می‌تواند به خانه باز گردد. سعید امامی و علیرضا اکبریان و بعدها مصطفی کاظمی از عشق «آقا» باخبر بودند و از طریق آن‌ها فاطمه به مرور فقط در پروازهای خارجی شرکت پرواز می‌کرد. ودبی از مراکزی بود که فاطمه زیاد به آن جا آمد و شد داشت. در اینجا دو روایت را می‌آورم یکی روایت فرزانه و دیگری روایت نوستی در دبی که چند بار فاطمه را دیده بود. فرزانه براین باور است که فلاحیان بیشترین محبت‌ها را که هرگز فاطمه با آن آشنائی نداشت در حق او ابرازکرد. هدایای گرانقیمت، خانه‌ای با شکوه و اتومبیلی آخرين مدل و سفرهای متعدد به خارج بادادن خرج سفرهای ده هزار دلاری تردیدی به جا نمی‌گذاشت که فلاحیان دیوانه وار فاطمه را دوست دارد. اما یک روز فاطمه با وحشت به دوستش فرزانه گفته بود علی (فلاحیان) دو سه بار است به من بسته‌های می‌دهد که در دبی و دو سه نوبت فرانکفورت و یک بار در یک پرواز چارتر به استکهلم به کسی بدهم. و من فکر می‌کنم این بسته‌ها پر از هروئین باشد. اگر او مرا دوست داشت چنین کاری با من نمی‌کرد. یک بار دیگر فاطمه گریان به دوستش فرزانه گفته بود علی (فلاحیان) از من خواسته است برای یک امر بسیار مهمی که با هستی نظام و شخص او سروکار دارد به یک نویسنده مخالف (غ-ح) نزدیک شوم. و شبی دیگر با گریه و زاری از قتل نویسنده مخالف به وسیله‌ی مأموران فلاحیان به فرزانه خبر داده بود. فرزانه براین باور است که فلاحیان علاوه بر بهره گیری جنسی از فاطمه از او برای انجام دادن بعضی مأموریت‌ها سوء استفاده می‌کرد. و قتل او را نیز به دلیل

آشنائی فاطمه با «ج - م» در شرکت آسمان می‌داند. فاطمه پس از سال‌ها درد و نگرانی و تلخ‌کامی در زندگی و عشق وقتی با خلبان همکارش آشنا شد، به فرزانه گفته بود : سرانجام عشق واقعی را یافتم.

فرزانه براین باور است که چون فاطمه علیرغم توصیه‌های او وقتی دریافت رهائی از چنگ فلاحتیان ممکن نیست، به سراغ همسر او رفت و همه چیز را به او گفت، و حکم قتل خویش را صادر کرد. (در رابطه با دیدار فاطمه قائم مقامی و خانم فلاحتیان، سحر نیز روایتی داشت که در کتاب سونای زعفرانیه آورده‌است).

اماً فردی که در دبی با فاطمه قائم مقامی برخورد هائی داشت ماجرا را چنین روایت می‌کرد. «دریکی از سفرهای خانم قائم مقامی به دبی هواپیما چار نقص فنی شد و تعمیر آن دو روز به طول انجامید. در این مدت گروه پرواز در هتلی نزدیک فرودگاه اقامت داشتند، شب دوم در رستوران هتل قائم مقامی با یکی از خلبانان سابق‌ها برخورد کرد که حالا برای یک شرکت هوانی در آمریکا کار می‌کرد. آن شب این دو ساعت‌ها به گفتگو نشستند. و روز بعد چون کار تعمیر هواپیما به طول انجامید خانم قائم مقامی به همراه خلبان سابق‌ها به شهر رفت و شش بعد از ظهر مستقیماً به فرودگاه آمد. و هواپیما در ساعت هشت و نیم به سوی تهران پرواز کرد. در طول پرواز فاطمه قائم مقامی به خانمی از همکارانش که باهم دوستی داشتند گفته بود توسط یکی از دوستان قدیمی‌اش که شهروند آمریکائی است به کنسولگری آمریکا رفته و با یکی از دیپلمات‌های برجسته دیدار کرده است و مطمئن است که به راحتی ویزای سفر به آمریکا کسب خواهد کرد. فاطمه قائم مقامی

چند بار دیگر در سفر دبی به کنسولگری آمریکا رفته بود. منبع روایت معتقد است احتمالاً فلاحیان از طریق همکار فاطمه و یا مأمورانش از آمد و شد معشوقه اش به سفارت آمریکا با خبر شده است. در واقع ارسال بسته‌های مشکوک توسط فاطمه قائم مقامی به دبی و اروپا از همین زمان آغاز شده است و می‌تواند ارتباطی بین این کار و اطلاع فلاحیان از آمد و شد او به کنسولگری آمریکا وجود داشته باشد ...

به هر حال آنچه مسلم است ازاوائل خرداد سال ۱۳۷۶ تقریباً سه سال پس از آشنائی فلاحیان و فاطمه قائم مقامی، میهماندار زیباروی شرکت آسمان با نگرانی و وحشت زندگی می‌کرد. معاشرت با فلاحیان ادامه داشت اماً فاطمه مدام دراندیشه‌ی راهی بود که بتواند از چنگ فلاحیان رها شود و با مرد دلخواه خود که ویزای مهاجرت به کانادا را نیزگرفته بود راهی خارج شود. فاطمه به فرزانه گفته بود به محض آن که ازدواج کردم و مستقر شدم بچه هایم را به کانادا خواهم بود. کار طلاق او از همسرش نیز تقریباً در مرحله نهائی بود با این همه سایه وحشت بر زندگی او هر روز سنگین تر و گسترده‌تر می‌شد. یکبار فاطمه قائم مقامی در پی دو روز خلوت کردن با فلاحیان در ویلای دماوند (ویلاهای کارکنان ساواک که در زمان فلاحیان در اختیار مدیران وزارت اطلاعات قرار گرفت و خود او یکی از بهترین ویلاهارا در اختیار داشت) آشفته حال به دیدن فرزانه رفته بود. «در تمام مدت می‌لرزید. مطمئن بود که فلاحیان به او مشکوک شده و دارد برایش نقشه می‌کشد. مقدار زیادی نامه و یادداشت با خود داشت که توی حیاط خانه ما آن‌ها را سوزاند. حاضر نبود دردش را بگوید. هرچه دلداریش دادم و تلاش

کردم آرامش کنم نتیجه نداشت. می گفت تا دو سه ماه پیش علی (فلاحیان) از هر فرصتی برای دیدن من استفاده می کرد. حالا مدتی است از اینکه پشت سرهم پرواز دارم خوشحال است.» فرزانه درباره‌ی روز قتل فاطمه قائم مقامی می گفت: «دوتا پرواز پشت سرهم داشت، در پی دومین پروازش حدود چهار بعد از ظهر به من تلفن کرد و گفت اگر تا هشت شب خبری از من نشد حتماً به این شماره تلفن بزن و بعد شماره‌ای را به من داد که وقتی پس از دلشوره زیاد و تلفن‌های مکرری که به خانه‌ی فاطمه زدم، سرانجام این نمره را گرفتم صدای زنگداری را شنیدم که مرتب از من می‌پرسید کی هستم و چه رابطه‌ای با فاطمه دارم. تلفن را قطع کردم و سه ماه بعد راهی ترکیه شدم.» فرزانه با دریافت پناهندگی از بلژیک بعدها به این کشور رفت و هنوز هم همانجا زندگی می‌کند. (برای رعایت وضع خانوادگی و حرمت این خانم، من با تواافق خودش نام فرزانه را برای او انتخاب کردم و گرنه نام او فرزانه نیست.)

برپایه‌ی اطلاعاتی که در جریان تحقیق پیرامون قتل‌های زنجیره‌ای به دست آوردم در همان روزی که فرزانه به آن اشاره می‌کند، فاطمه در بازگشت به تهران به جای آن که سری به لانه‌ی عشق بزند مستقیماً به خانه رفته بود. به احتمال زیاد در آن ساعات فلاحیان درانتظار او بوده است. فاطمه به دنبال یک مکالمه تلفنی به گفته یکی از بستگان نزدیکش وحشتزده به ... تلفن کرده بود که فوراً به خانه‌اش بیاید و مراقب بچه‌هایش باشد. چون او مجبور است برای یک کار فوری از خانه خارج شود، وقتی ... به خانه‌ی فاطمه قائم مقامی رسیده بود اثری از

فاطمه در خانه نبود، تنها او با یادداشتی رو به رو شد که فرزند بزرگ فاطمه به وی داد. در این یادداشت نیز همان شماره تلفنی که فاطمه در گفتگوی کوتاهش با فرزانه به او داده بود به چشم می‌خورد. (من این شماره تلفن را به دست آوردم و معلوم شد همان شب قتل فاطمه تلفن قطع شده و ساکنان خانه‌ای که تلفن در آنجا قرار داشته، خانه را تخلیه کرده‌اند).

فاطمه قائم مقامی با اتومبیل خودش (ونه پژوی اهدایی فلاحیان) بر سر قرار رفته بود. سعید امامی در اعترافاتش گفته است که به دستور فلاحیان با فاطمه قائم مقامی در نزدیکی وزارت اطلاعات در ساعت ۶ عصر دیدار داشته و این دیدار در اتومبیل فاطمه صوت گرفته و مرتضی حقانی که همراه او بوده با شلیک سه گلوله او را کشته است. (سحر روایت دیگری دارد، او از شبی یاد می‌کند که سعید در هم شکسته و غمگین در سرمائی که تا مغز استخوان نفوذ می‌کرد به سراغ او آمد و از زیبائی به باد رفته‌ای یاد کرد که به دستور آقا - فلاحیان - خاکستر شده بود. به اعتقاد سحر گلوله را خود سعید امامی در مغز و قلب فاطمه قائم مقامی شلیک کرده بود ... ر. ل. سونای زعفرانیه - روایت سحر از قتل‌های زنجیره‌ای. انتشارات نیما، اسن - آلمان)

بدینسان علی فلاحیان عضو مجلس خبرگان، مشاور ولی فقیه و وزیر سابق اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی ایران، پرونده‌ی معشوقه‌ی

خود فاطمه قائم مقامی را مثل پرونده دهها تن دیگر از قربانیان قتل‌های زنگیره‌ای، به آرشیو یادهایش سپرد
سه فرزند بی مادر همچنان به یاد زیباترین مادر دنیا هستند و
امید دارند که روزی در واشود و فاطمه با یونیفورم پرواز از راه برسد.

قتل‌های گرگان

فرزین و شبنم

قتل فرزین (فرزینه) مقصودلو و خواهر زاده بیست ساله اش شبنم حسینی در نخستین روز آبان ماه ۱۳۷۵ جنایتی چنان تکان دهنده بود که شهر گرگان را تا چند روز دربهت وحیرت فرو برد.

فرزین مقصودلو به خانواده‌ای سرشناس در گرگان تعلق داشت که پس از انقلاب، لطمehای بسیاری را متحمل شده بود. حاج قاسم مقصودلو پدر فرزین چهره‌ی آشنای شهر و کارخانه دار و زمیندار متمول و دست و دلباز، به علت آشنائی با شخصیت‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی شهر، دارای موقعیتی بود که کمتر کسی سر دشمنی و عداوت با او داشت. حتاً ملایان شهر از رئیسی و قندهاری گرفته تا نور مفیدی که همه گاه از دست سخاوتمند او متنعم می‌شدند، باوی دارای روابط دوستانه بودند و از آنجا که وی انسانی متدين و آداب دان بود گمان نمی‌رفت پس از انقلاب مشکلی برایش پیش آید. اما نوکیسه‌های به قدرت رسیده که چشم به ثروت او داشتند، چند ماه پس از انقلاب فشارهای زیادی بر او وارد کردند تا بخشی از ثروتش را تصاحب کنند و چون زیر بار نرفت، بدون هیچ دلیل و سببی، به توقيف بخش بزرگی از زمین‌ها و مزرعه و کارخانجات او اقدام کردند.

حاج قاسم مقصودلو پس از مصادره بخش عمدۀ اموالش، کمتر در مجتمع ظاهر می شد و بیشتر سرش به خانواده و عبادت و مطالعه گرم بود.

فرزین مقصودلو به همراه دو فرزندش (یک پسر و یک دختر) پس از انقلاب به لندن آمد. او که با همسرش بر سر مسائل مختلف از جمله خروج از ایران و اقامت در انگلیس اختلاف داشت، سرانجام از ناهنجاری های زندگی مشترکش به تنگ آمد و از همسرش جدا شد. او در لندن با امکانات محدودی که داشت همه هم و غم خود را مصروف دو فرزندش و تحصیل آنها کرد. و علیرغم آن که خواستگاران بسیاری داشت ترجیح داد مجرد زندگی کند و تنها به فرزندانش بپردازد.

حضور یکی از خواهرزاده هایش (خواهر شبین) در لندن، تنها نقطه اتکا او بود. با خواهر زاده اش غم های خود را باز می گفت و از دردهایش گفتگو می کرد.

در اطراف یک زن جوان و زیبا به طور طبیعی شایعات فراوانی به گوش می رسد. فرزین نیز یک استثنای نبود. بعضی ها می گفتند با یکی از مسئولان بلند پایه رژیم آشنائی دارد و شماری از دوستی او با یک ثروتمند ایرانی مقیم بریتانیا قصه ها ساختند. فرزین از شنیدن این شایعات افسرده می شد، اما چون هیچکدام پایه ای نداشتند، اعتنایی به آن ها نمی کرد.

در دومین دوره‌ی ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی و در زمانی که بسیاری از ایرانیان مقیم خارج راه سفارت خانه های رژیم را در پیش گرفتند و حتا بعضی که پناهندۀ سیاسی بودند با پس دادن تراول

دакومنت‌های خود گذرنامه ایرانی گرفتند، فرزین به فکر سفر به ایران افتاد. در پی درگذشت پدرش، او برآن بود تا ارثیه پدری خویش را باز پس گیرد، به او گفته بودند می‌توانی بادادن حق حساب، از اموال خود رفع توقیف کنی، فرزین امیدوار بود بتواند با پس گرفتن حداقل بخشی از اموالش، هزینه تحصیلات عالیه دو فرزندش را فراهم کند.

با آن که خواهرزاده و دوستانش اصرار زیادی داشتند که او به ایران نرود و مدتی صبر کند، اما دل فرزین کنده شده بود، باید می‌رفت بی آن که بداند چه فاجعه‌ای درانتظار او و خواهر زاده عزیزش شبنم می‌باشد.

در گرگان بعضی‌ها می‌کویند، هدف از کشتن او تصاحب کامل اموالش و جلوگیری از فاش شدن توطئه‌ای بود که به استناد آن سه تن از مقامات روحانی گرگان توانستند اموال پدر فرزین را توقیف و در یک مورد مصادره کنند. اما حضور چهره مرمز ^{*} پرونده جنایت گرگان از نخستین هفته‌های ورود فرزین به ایران، درکنار او و خانواده‌اش، و اصرار این فرد بر اینکه فرزین صیغه‌ی او شود تا با هم محرم باشند و بتوانند آزادانه رفت و آمد کنند، و سپس آشنا شدن فرزین توسط این مرد با مأموران وزارت اطلاعات و به احتمال قوی سعید امامی (در سفر فرزین به تهران) و حضور همین فرد در آپارتمان رویروئی آپارتمان مادر فرزین که قتل او و شبنم در آنجا اتفاق افتاد و در لحظه وقوع جنایت و ... کویای این نکته است که قتل فقط دلایل مادی نداشته است. در عین

* مظفر حسینی

حال یکی از دلایل ممنوع الخروج شدن فرزین، ادعای اداره اطلاعات در مورد ارتباط داشتن وی با سازمان اطلاعات و جاسوسی بریتانیا است. (این اتهام دردادگاه بی معنا و بدون پایه و اساس تلقی شد، و قاضی حکم بیگناهی فرزین را صادر کرد). مطابق گفته بستگان فرزین، از آنجا که وی زنی با جایگاه اجتماعی ویژه در لندن بود و با بعضی از خانواده‌های معتبر در آمد و شد بود به احتمال زیاد از او خواسته شده بود برای وزارت اطلاعات (بخشی که زیر نظر سعید امامی بود و فعالیت‌های سیاسی و فرهنگی و اقتصادی ایرانیان خارج از کشور را تحت نظارت داشت) جاسوسی کند.

فرزین زن زیبائی بود اما در برخورد با آنها که نظر سوئی به او داشتند هم چون کوه می‌نمود.

شبینم خواهرزاده او نیز از زیبائی بھرہ فراوان برده بود. دختری بود متعدد، که علیرغم سفر به خارج و امکان زندگی در غرب، عاشقانه به ایران و شهرش گرگان دلبسته بود. او در سفر فرزین به ایران همه جا سایه به سایه خاله‌اش حضور داشت حتا در ملاقات مرموزی که قتل او را در پی داشت.

به گفته یک مسئول سابق وزارت اطلاعات که مطالب تکان دهنده‌ای را از عملکرد علی فلاحیان و سعید امامی و مصطفی کاظمی در اختیار من گذاشت، شب قتل فرزین و شبینم سعید امامی به یک مأموریت سه روزه به گرگان رفت و در بازگشت به تهران او در جلسه هفتگی با وزیر، نا خودآگاه خطاب به فلاحیان کفت، الحمد لله مشکل گرگان حل شد.

کزارشی که در پی می‌آید، نامه سرگشاده ایست که عبدالناصر مهیمنی خبرنگار آزاد برای ریاست جمهوری ارسال کرده است. وی خطاب به رئیس جمهور می‌نویسد: بنا به مسئولیت خطیری که بر عهده دارید برای کشف حقیقت و احراق حقوق شهروندانی که دو تن از اعضای خانواده‌شان با شیوه‌های جنایتکارانه به قتل رسیده‌اند، دستور پیگیری و اقدام قانونی در مورد این پرونده را صادر فرمائید.

(توضیحات - پانویس‌ها - در زیر صفحات این نامه از آن نویسنده کتاب است. و برپایه تحقیقات نویسنده اشکار شده است. احتمالاً آقای عبدالناصر مهیمنی نویسنده گرگانی مطمئناً به علت محذوراتی که کم و بیش از آن آگاه هستیم ناچار به حذف این مطالب در نوشته خود شده است).

در تاریخ ۱ / ۸ / ۱۳۷۵ خبری به سرعت در شهر گرگان پیچید. فرزین مقصودلو و شبنم حسینی حدود ساعت ۷ - ۶ شب توسط ۲ یا ۳ مرد در یک آپارتمان مسکونی با ضربات متعدد کارد به قتل رسیدند. فرزین مقصودلو وزنی مطلقه و حدوداً ۴۸ ساله بود. شبنم حسینی، خواهرزاده فرزین دختری جوان و حدوداً ۲۱ ساله بود که در ایام حضور خاله اش در گرگان، او را همراهی می‌کرد. قتل‌ها در آپارتمانی متعلق به مادر بزرگ شبنم و در خیابان بهمن در محله گرگانپارس شهر گرگان که

نسبتاً اعیان نشین است، اتفاق افتاد. مقتولان به خانواده‌های شناخته شده و دارای مکنت و اعتبار منتب بودند.

مأموران امنیتی، قضائی و انتظامی دخیل در پیگیری ماجرا از همان ساعات اولیه، تحقیقات و بازرسی‌های خود را در کمال پنهانکاری نموده و ادامه داند اما تا امروز که بیش از ۲۹ ماه از آن ماجرای هولناک می‌گذرد، تمامی مقام‌های سیاسی، امنیتی، قضائی و یا انتظامی شهر گرگان از ارایه هرگونه گزارش کتبی و یا شفاهی درباره ادامه و یا نتیجه پیگیری‌های خود پرهیز نموده‌اند. تاکنون هیچ کس مسئولیت این قتل‌ها را بر عهده نگرفته است لذا تهیه هرگونه خبر و گزارش در این زمینه با دشواری و صفت ناپذیری مواجه بوده است.

هرچند ممکن است بعضی از خبرنگاران یا متصدیان امور به صورت مختص، یا برای ادائی وظیفه و یا صرفاً برای رفع تکلیف گزارش‌های کوتاه و یا محترمانه‌ای برای بعضی رسانه‌های و یا بعضی شخصیت‌ها ارسال نموده باشند، اما تا آنجا که این خبرنگار آزاد اطلاع دارد این گزارش علنی، اولین خبر از نوع خود می‌باشد که مبتنی بر دقت و نیز حاصل یک گفتگوی دو ساعته و در دنک با سید احسان حسینی (پدر شبیم) و نتیجه حدود دو سال بررسی و تعمق درباره این جنایت غیرانسانی و غیرقانونی است. و برای مقامات عالی رتبه کشور و نیز رسانه‌های عمومی تهیه و ارسال می‌گردد تا این تاریخ حداقل یک خانم خبرنگار (از یک روزنامه صبح) با تهدید وارعاب عناصر مشکوک به دخالت در ماجرا، از پیگیری موضوع (در هفته‌های اول وقوع جنایت) منع شده و دیگران نیز سکوت و عدم پیگیری را ترجیح داده‌اند. با این

وصف نگارنده امیدوار است که این گزارش به کشف و افشاءی حقیقت کمک کند. از ریختن خون انسان‌ها به شیوه‌های جنایتکارانه جلوگیری نماید و یا آن که عاملان انجام این دو قتل جنایتکارانه را رسوا نموده، آگاهی افکار عمومی را افزایش داده و در نتیجه ضریب اطمینان و امنیت را در شهر ۲۴ هزار نفری گرگان افزایش دهد. از آن‌جا که نگارنده این خبر و گزارش مشروح، در شهر گرگان کاملاً شناخته شده و دارای اعتبار فرهنگی و اجتماعی است، در پیگیری این ماجرا جزرضايت خدای تعالی و تأمین عدالت و احراق حق، نظری ندارد. از پیامدهای درگیری در این ماجرا که شباهت زیادی به قتل‌های زنجیره‌ای دهه هفتاد دارد نیز باکی ندارد.

نکاتی چند درباره زندگی و مرگ دو مقتوله :

فرزین دختر مرحوم قاسم مقصودلو بود. قاسم خان مردی مرغه سرمایه دار و کارخانه دار معروف گرگان بود. وی به فعالیت‌های خیرخواهانه هم شهرت داشت. اما در اوایل پیروزی انقلاب اسلامی بخشی از اموال او به حکم نهادهای انقلابی مصادره شد. او حدود هفت سال قبل فوت کرد.

- اکثرکسانی که درباره زندگی و مرگ فرزین و شبنم اطلاعی دارند، می‌گویند که فرزین زنی نسبتاً ثروتمند بود و سال‌ها در انگلستان زندگی می‌کرد. او در خارج از کشور برای خود امکاناتی فراهم کرده بود. او در تاریخ ۲۸ / ۱۳۷۵ برای پیگیری امور شخصی و دیدار بستگان خود وارد کشور شده و در تاریخ ۴۱ / ۷۵

وقتی قصد داشت از فرودگاه مهرآباد خارج شود به او اطلاع دادند که ممنوع الخروج شده و باید به یک ساختمان امنیتی در شمال تهران که نشانی اش به او داده شده مراجعه نماید.*

- در پیگیری و مراجعات بعدی که عمدتاً در گرگان انجام می‌شد، فرزین در می‌یابد که حداقل سه نهاد دولتی ** پاسخگوئی به او را از اداره‌ای به اداره دیگر و از روزی به روز دیگر موكول می‌کنند. در حالی که بعضی از همان کارکنان نهادهای مذکور در خارج از اداره و از طریق تلفن و نیز از طریق مردمی به نام سید مظفر حسینی به نوعی به بحث درباره دریافت مبالغی برای گشایش کار او و یادرباره تحولات احتمالی مشغول بودند.

- شایعه بسیار قوی وجود داشته که بعضی از افراد منتب به مقامات امنیتی که از خروج فرزین از کشور ممانعت می‌کردند و گذرنامه‌اش را نمی‌دادند و در صدد تهیه پرونده‌ای سیاسی برای وی بوده‌اند و بعضی دیگر (یا همان افراد) مبلغی را برای گشودن گره کار از او طلب می‌کردند.

- چند تن از مقامات امنیتی محلی به دفعات در مکان‌های امنیتی و دولتی *** و یا در منازل وابسته به فرزین با وی مذاکرات و مباحثاتی داشته‌اند.

* ساختمان مرکزی وزارت اطلاعات در خیابان پاسداران (سلطنت آباد سابق)

** دادگاه انقلاب، اداره کل اطلاعات گرگان، نهاد اطلاعات ریاست جمهوری در گرگان که در زمان ریاست جمهوری رفسنجانی در ارتباط تنگاتنگ با وزارت اطلاعات بود.

*** اداره کل اطلاعات، معاونت امنیتی سیاسی استاندار، دادگاه انقلاب، دفتر نمایندگی رهبر، اداره کل دادگستری استان، فرماندهی نیروهای انتظامی، نهاد اطلاعات وابسته به ریاست جمهوری، از جمله این اماکن بود.

- یک مقام محترم قضائی در گرگان که حاضر به افشای نام خود نیست، به این خبرنگار گفته است تا آنجا که می‌دانم و بر اساس برخی شواهد، افرادی که این دوزن را به قتل رسانده اند، حرفه‌ای و دارای ارتباط امنیتی در مرکز بوده اند. و ظاهراً اصل پرونده این قتل‌ها نیز در تهرات تشکیل شده است.

- بلافاصله پس از جنایت مذکور شایع شد که چند روز قبل از این قتل‌های فجیع، شبین سوار بر خودرویی بوده و در جاده ناهارخوران (در جنوب شهر گرگان) از محلی عبور کرده که لحظاتی بعد در آنجا تصادفی رخ داده که به فوت دو مرد جوان منجر شده است. هر چند هیچ رابطه‌ی منطقی بین این عبور فرضی شبین و آن حادثه واقعی وجود نداشت ولی بعضی افراد بلافاصله شایعه احتمال انتقام جوئی کسان در گذشتگان، از شبین را طرح نمودند که البته این شایعه غیر مستند بعدها قوت خود را از دست داد و اعتباری نیافت.

- همچنین بلافاصله پس از وقوع قتل افراد ناشناس شایعاتی را در شهر گرگان پخش نمودند که برخی مناسبات و رفتارهای اجتماعی و اخلاقی مقتولان را توجیهی برای قتل آنان عنوان می‌کرد. اما فقدان هرگونه شاهد و سند در این باره موجب فراموشی آن شایعات شد.

- برغم کلی کوئی و اتهامات شفاهی درباره خلاف سیاسی و امنیتی که (بدون هرگونه شاهد و سند) به فرزین نسبت داده شده بود، قرار بوده یک یا چند تن از مأموران، یا یکی از واسطه‌ها با دریافت مبلغی که (دو تا سه میلیون تومان نقل شده) رشوه بگیرند و گذرنامه فرزین را با اجازه خروج از کشور به او بدهند.

- شبیم دختری نسبتاً چست و چالاک بوده و علاوه بر رانندگی بخش عمده‌ای از پیگیری‌های امور بیرونی خانواده خود را نیز انجام می‌داده است.

- گفته شده که علاوه بر وجود ضربات متعدد کارد بربدن هردو مقتول، هنگام معاینه پزشکی قانونی خراش‌ها و کبودی‌هایی بر صورت و اندام شبیم مشاهده شده که احتمالاً به دلیل مقاومت و درگیری او با قاتلان بوده است.

- در زمان وقوع قتل، در همان مجتمع و در آپارتمان روپرتویی یا مجاور که متعلق به برادر فرزین بوده یک یا دو نفر از وابستگان فرزین و نیز مردی دیگر به نام * حضور داشته‌اند.

آنان ساعتی قبل از وقوع جنایت از قرار ملاقات مطلع شده بودند. آنان همچنین آگاهی داشته‌اند که طرف‌های مذاکره کننده با دوزن مناسب، به ... ** هستند.

- پس از مدتی، حدود ۱۵ دقیقه یا بیشتر که خبری و یا صدایی از آپارتمان محل ملاقات شنیده نمی‌شد، افراد مستقر در آپارتمان روپرتویی (در همان مجتمع) متوجه خاموش شدن برق پاسیوی (نورگیر) مشترک شده و به محل ملاقات مراجعه می‌کنند. آنان در کمال حیرت فرزین و شبیم را غرقه به خون می‌یابند در حالی که در قسمتی از هال جنازه شبیم بر روی جنازه خاله اش افتاده است. قتل‌ها ظاهراً با قدرت و سرعت ظرف چند دقیقه انجام شده بود. کسان مقتولین که بعضاً

* سید مظفر حسینی

** وزارت اطلاعات

اطلاعات متناسب پزشکی هم داشته اند. براساس معاینات انجام شده از جنازه و نیز مشاهدات شخصی خودشان می گویند که قاتلان با استفاده از کارد بین ۱۰ تا ۱۷ ضربه به هریک از مقتولان وارد کرده بودند. یکی از بستگان شبینم به این خبر نگارگفت که به چشم خود دیده که با کارد شاهرگ گردن شبینم را بریده بودند.

- هیچگونه سرقت یا فقدان اثاثیه از محل وقوع جناحت گزارش نشده است.

- قاتلان بنا داشتند به طور خصوصی با فرزین ملاقات نمایند. اما به خواست فرزین که کسی از نزدیکانش نیز در ملاقات حاضر باشد، طرف های مذاکره (قاتلان) پیشنهاد می دهند که خواهرزاده اش شبینم را همراه بیاورد. و این پیشنهاد ظاهراً به این دلیل بوده که شبینم قبل ایک بار در محل ملاقات دیگری (گویا منزل خانواده شبینم) آن افراد را با خاله اش دیده با چهره هایشان آشنا بوده و حتا از آنان پذیرائی نموده است.

- مردی گرگانی به نام ...^{*} به نحوی هم با قاتلان فرزین و هم با مقتولان تماس داشته است. او طی حدود ۴ - ۵ ماه تماس و رفت و آمد از مشکلات فرزین و برنامه تماس ها و دیدارهای قاتلان با دوزن مقتوله و به ویژه از دیدار شب حادثه نیز آگاهی داشته و در آخرین ملاقات به منزل مجاور که متعلق به برادر فرزین بوده است وارد شده و به همراه سایر ساکنان آپارتمان منتظر و مراقب اوضاع بوده است. این مرد که اکنون

^{*} سید مظفر حسینی

در گرگان زندگی می کند قبل از چندین سال در خارج از کشور (ظاهراً آمریکا) زندگی کرده است. او ارتباطات و همکاری هائی نیز با مقامات امنیتی محلی داشته است. بستگان مقتول می کویند و از جمع شواهد نیز چنین احتمال می رود که ...^{*} تاحدی نقش رابط یا جاسوس بوجانبه را بازی می کرده است. ...^{**} پس از این جنایت دستگیرشد و چندین ماه (ظاهراً حدود هشت ماه) در زندان غیررسمی در تهران محبوس بوده و سپس بدون محاکمه ای مشخص آزاد شد. او مدعی است در این مدت در زندان انفرادی بوده و حتا گفته است که در مدتی که در اختیار مأموران امنیتی بوده جانش در خطر بوده، بیم و هراس داشته و هر لحظه احتمال می داده است که او را مسموم کنند یا به نحوی دیگر به قتل برسانند. بعضی از کسانی را ...^{***} که از گذشته می شناختند اکنون نسبت به او بسیار مشکوکند و به او به چشم خبرچین نگاه می کنند.

- کسان و وابستگان دوزن مقتوله به دلیل عدم احساس امنیت و نگرانی از عواقب پیگیری امر، غالباً حاضر به گفتگو راجع به موضوع و چگونگی این دو قتل نیستند و والدین شبنم را نیز از پیگیری موضوع نهی می کنند.

- جنازه فرزین برای دفن به انگلستان جایی که دو فرزندش (یک دختر و یک پسرش) زندگی می کنند، انتقال یافت و شبنم در گورستان عمومی امام زاده عبدالله گرگان به خاک سپرده شد.

- از طرف پدر شبنم و در حدود ده روز بعد از واقعه، ظاهرا تحت

* سید مظفر حسینی. ** همان *** همان

ناظارت برخی از نیروهای امنیتی، یک مجلس ترحیم محدود برگزار شد.

- به گفته‌ی پدر شبنم، به علت مخاطرات امنیتی، وکلای محترم دعاوی، حقوقدانان تا کنون درباره قبول وکالت این پرونده تردید کرده‌اند. بسیاری از همسایگان نیز خانه‌های خود را عوض کرده‌اند تا از خطرات احتمالی درامان بمانند و از یاد آوری آن موضوع در دنک رهایی یابند.

- پیگیری‌ها و تلاش‌های سیداحسان حسینی پدر شبنم و مراجعات مکرر به صورت مکتوب، تلفن و حضوری وی به دفاتر مقام رهبری، رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و رئیس قوه قضائیه، برای رسیدگی به پرونده و دریافت کمک به یافتن قاتلان و محاکمه آن‌ها تا کنون عملأ ثمر چندانی نداشته است. ظاهراً هیچ نهاد دولتی یا غیردولتی به درخواست او برای دادخواهی و احراق حق توجه و اقدامی نداشته است. تنها دفتر رئیس جمهور، آقای سید محمد خاتمی، پاسخ وصول نامه وی را داده، از مقامات دادسرای نظامی تهران نیز خواهان ارائه پاسخ شده است.

- در پاسخ به پیگیری‌های پدر شبنم، بازپرس شعبه سوم دادسرای نظامی تهران در تاریخ ۱۸ / ۳ / ۱۳۷۸ (۲۲ ماه بعد از وقوع جنایت) خطاب به دادستان محترم نظامی تهران نامه‌ای با موضوع قرار منع پیگرد و عدم صلاحیت نگاشته که نسخه‌ای از آن در اختیار شاکی (سیداحسان حسینی) قرار گرفته است.

- تصمیم قضائی مذکور بسیاری از اطلاعات بدیهی از جمله شماره و تاریخ تشکیل پرونده و تاریخ‌های رسیدگی به آن در محاکم مختلف را ندارد. به نظر می‌رسد این تصمیم قضائی از جمله استدلال

و استحکام حقوقی بسیار ضعیف است. و موضوع را تا حدود زیادی مغشوش نموده و به اصل موضوع که دادگاهی و شکایت خانواده شبیم است، توجهی ننموده است.

- فرزین در مراجعات خود به مقامات قضائی مکررا با شخصی به نام...^{*} یکی از مقامات دادگاه انقلاب اسلامی گرگان در خیابان ولیعهد ملاقات و صحبت داشته است. وی در گرگان مسئولیت دادگاههای انقلاب را بر عهده داشت و به تندي و سختگیری شهرت یافت. درباره او گفته اند که همواره به مطالب کوچک و سطحی نیز جنبه شدید امنیتی و سمت و سوی اطلاعاتی می داد و رفتارش همواره با نوعی تهدید و ارعاب و عدم رعایت حقوق متهمان و مراجعان همراه بود. وی که ظاهراً در اداره تعزیرات حکومتی گرگان نیز مسئولیت داشت، موجب نارضایتی بسیار مردم را فراهم می آورد. او هرگز به حسن خلق و خوش نامی یاد نشده است....^{**} در انتظار مردم و در مجالس عمومی بسیار کم ظاهر می شد و مردم با او تقریباً فقط در محیط اداره و دفترش سرو کار پیدا می کردند.

- به نظرمی رسد ...^{***} بیشتر و بهتر از هر کس دیگری از جزئیات این ماجرای هولناک مطلع باشد. هر چند او مدتی است که از گرگان به شهر دیگری انتقال یافته است. بعضی از اشخاص دیگری که در طول این ماجرا مکررا حضور و یا دخالت و یا تماس داشته اند و یا مکررا از

* میرعماد

** همان

*** رضا رائیجی

آن‌ها نام برده شده عبارتند از یکی از مسئولین وقت اداره کذرنامه گرگان و شخصی از کارکنان اداره اطلاعات گرگان.*

- در هر حال در تمام طول ۵ - ۴ ماه مراجعه و تماس فرزین با مقامات قضائی و امنیتی هرگز اتهام مشخصی به وی منتب نشد و هرگز دادگاهی تشکیل نگردید و هیچگونه حکم قضایی علیه وی صادر نگردید. بنا براین هر بار که واسطه‌ها یا مأموران منتب به نیروهای اطلاعاتی و امنیتی و عده رفع مشکل و یاقرار مذاکره درباره آن تعیین می‌کردند. فرزین به حل موضوع و رفع سوء تفاهم امیدوار می‌شده است. آخرین دیدار فرزین با مذاکره کنندگان که لحظاتی قبل از وقوع جنایت انجام شده است نیز به آن جهت از سوی فرزین پذیرفته شد که چند روز قبل (در ۲۷ / ۷ / ۱۳۷۵) به او گفته بودند که جواب قطعی و احتمالاً مثبت درباره اجازه خروج وی از کشور را سه روز دیگر یعنی در (۱ / ۸ / ۱۳۷۵ روز وقوع جنایت) به وی خواهند داد.

- سید احسان حسینی، در پیگیری‌های خود به این نتیجه رسیده است که در مراحلی از کار...** مانع رسیدگی به این پرونده بوده است.

- در هیچ زمانی و در هیچ موردی گزارش نشده که افراد غیردولتی به طرز مشکوک با فرزین و شبین در تماس بوده باشند. از سوی نهادهای انتظامی و امنیتی گرگان هیچ فرد غیردولتی، دستگیر و متهم نشده و حدود ۳ سال است که هیچ تلاش آشکاری برای شناسائی و دستگیری مظنونین به این جنایت صورت نگرفته است.

* نظر علی کریمی از مسئولان اطلاعات گرگان و دوست سعید امامی. ** همان



محل آرم

مرکز پزشکی قانونی استان مازندران
 گزارش معاینه جسد

تشخیص پزشک قانونی:
 بریدگی و عروق اصلی گردن

پزشک قانونی : دکتر زرگری

بازپرس : قاضی محترم تحقیق آقای قدرتی

نام	نام پدر	شهرت	سن	تاریخ معاینه	ساعت معاینه	محل معاینه
شبنم	احسان	حسینی	۲۱	۷۵ - ۸ - ۲	۱۱	بامداد
مرکز پزشکی قانونی گرگان						

شماره پروانه دفن	اعلام فوت (نوع حادثه)	محل حادثه	محل فوت	تاریخ فوت	اعلام کننده
۷۵-۸-۱	پاسگاه انتظامی	گرگان پارس	محل حادثه	قتل	امام رضا ع

از جسد در حضور قاضی محترم تحقیق آقای قدرتی به شرح زیر معاینه به عمل آمد

شرح معاينه جسد :

جسد متعلق است به دوشیزه‌ای در حدود ۲۱ سال که با مانتوی مشکی رنگ، پیراهن سفید گلدار با گلهای درشت سبز و زرد رنگ، روسربی توری سیاه رنگ داشته است.

دارای موهای بلند قهوه‌ای تیره رنگ می‌باشد صورت خون آلود و گردن کاملاً آغشته به خون است. پیراهن گلدار کاملاً آغشته خون می‌باشد صورت کاملاً حالت طبیعی و فاقد آثار ضرب و جرح است. از توی دهان متقال سفید رنگ باریکی دور سر تا روی دهان بسته شده است. گره متقال در سمت ... طرف چپ قرارداشت. درسمت چپ گردن بریدگی عمیق به طول بیست سانتیمتر وجود دارد که پس از بریدن پوست، عروق حیاتی عضلات و حنجره تا خط وسط آمده است. یک بریدگی کوچک در حد سه سانتیمتر زیر بریدگی فوق الذکر وجوددارد که در سمت چپ بوده و فاقد عمق می‌باشد. و فقط پوست بزیده شده است. درسمت راست گردن کبودی به طول پنج سانتیمتر مشهود است. درسطح مخاطی لب فوقانی خونمردگی در مقابل دندان‌های ۱، ۲ مشهود است پارگی به طول تقریبی پنج سانتی متر روی قسمت فوقانی بازوی راست مشهود است بریدگی به تعداد دو عدد بالای پستان راست به عمق حدوداً ده سانتیمتر و به طول هریک دو و نیم سانتی متر مشهود است. بریدگی سمت چپ سینه با تعداد ده عدد هریک به طول دو سانتی متر و نیم و به عمق حدود هفت سانتیمتر وجود دارد. خونمردگی زمان حیات با شکل دودردیک با قطر نیم سانتیمتر روی تن و شکم مشهود است. خونمردگی زمان حیات به

طول یک و نیم سانتیمتر بالای شکم درست راست وجود دارد، خونمردگی زمان حیات به طول سه و نیم سانتیمتر روی مچ دست راست، کبودی و سائیدگی خطی در مچ دست چپ وجود دارد و سائیدگی قدیمی در روی زانوی پای راست وجود دارد.

جای خشک شدگی و یا آثار مایع مشکوك روی پا و بدن وجود نداشت. هر دو شورت مقتوله جهت بررسی آزمایشگاهی از نظر مایع و مو برداشته شد. با توجه به معاینه فوق الذکر که به نظر می‌رسد کار بریدگی با یک آلت قتاله ایجاد شده و اگرچه بریدگی‌ها متعدد و با طول و عرض مختلف دیده شده آلت منجر به قتل به نظر می‌رسد که از نوع برنده و نوک تیز می‌باشد نظیر چاقو یا کارد با توجه به اعلام فوت و معاینه به عمل آمده علت مرگ بریدگی راه‌نای هوائی عروق اصلی گردن می‌باشد جواز دفن به نام وی صادر و در اختیار قاضی محترم تحقیق گذاشته شد تا در صورت عدم نیاز به جسد به خانواده تحويل گردد.

امضاء دکتر زرگری

محل مهر قوه قضائیه

مهر دکتر زرگری



محل آرم

سازمان قضائی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی

از :

به :

موضوع : قرار منع پیگرد و عدم صلاحیت
دادستان محترم نظامی تهران

احتراماً محتویات پرونده تقدیمی حاکی است خانم فرزین مقصودلو در تاریخ ۷۵ / ۲ / ۲۹ جهت دیدار اقوام خود از انگلستان به شهرستان گرگان مسافرت می نماید پس از دیدار با آشنایان در تاریخ ۷۵ / ۳ / ۱۴ قصد خروج از کشور داشته که به دلیل ممنوع الخروج بودن از خروج وی در فرودگاه مهرآباد جلوگیری می نمایند. در پیگریهای به عمل آمده مشخص شد که نامبرده به دلایل اقدامات ضد امنیتی و به پیشنهاد اداره کل اطلاعات گرگان توسط شعبه اول دادگاه انقلاب اسلامی گرگان ممنوع الخروج گردیده است. تلاش خانم یاد شده جهت رفع ممنوع الخروجی خود موثر واقع نمی گردد تا اینکه در مرورخه ۷۵ / ۷ / ۲۹ به دفترنهاد ریاست جمهوری گرگان * مراجعه و درآن

* دفتر اطلاعات که در پیوند با وزارت اطلاعات است.

نهاد ظاهراً فرد یا افرادی ناشناس قول رفع ممنوع الخروجی وی را به شرطی که ملاقات حضوری باوی داشته باشند به نامبرده می‌دهند. تا این که در تاریخ ۱ / ۸ / ۷۵ در منزل احد یکی از بستگان خانم یاد شده ملاقاتی بین وی و افراد مورد نظر صورت می‌گیرد که در این ملاقات خواهرزاده‌اش به نام شبنم حسینی نیز حضور داشته در آن جلسه هر دو آنان به طرز فجیعی توسط افراد ملاقات کننده به قتل می‌رسند. پرونده‌ای در این خصوص در محاکم عمومی گرگان تشکیل چند نفر از افراد غیرنظمی به نام‌های بیژن اعلائی و سید مظفر حسینی تحت پیگرد قرار می‌گیرند. متعاقب آن، ریاست محترم شعبه نهم محاکم عمومی گرگان با این استدلال که احد یکی از بستگان مقتولین دونفر از پرسنل اداره اطلاعات شهرستان گرگان به نام‌های رحیمی و کرمی را در مظان اتهام قرار می‌دهد درخواست احواله پرونده به دادگاه عمومی تهران برای پیگیری را می‌نماید. دیوانعالی کشور نیز به شرح برگ ۳۰۶ دادگستری استان تهران را صالح به رسیدگی دانست در نتیجه پرونده به شعبه ۲۵ محاکم عمومی تهران ارجاع، ریاست محترم شعبه مزبور نیز به صلاحیت رسیدگی دادگاه انقلاب اسلامی تهران اعلام صلاحیت می‌نماید. ریاست محترم شعبه ششم دادگاه انقلاب اسلامی تهران با این استدلال که مدارکی دال بر ارتباط مرحومه فرزین مقصودلو با شبکه جاسوسی انگلیس به دست نیامده خود را صالح ندانست پرونده را به محاکم عمومی ارسال می‌نماید. ریاست محترم شعبه ۲۵.



محل آرم

سازمان قضائی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی

از :

به :

موضوع :

این بار در مورخه ۷۶/۴/۱۱ به دلیل در مظان اتهام بودن پرسنل اداره کل اطلاعات گرگان به استناد ماده یک از قانون دادرسی نیروهای مسلح مصوب ۱۲۶۴ به صلاحیت رسیدگی دادسرای نظامی تهران اعلام نظر نموده در نتیجه پرونده به این شعبه ارجاع می گردد که در این رابطه مکاتبات و اقدامات عدیده ای معمول احد یکی از پرسنل اداره اطلاعات گرگان به نام علی نظر کریمی فرزند خدایار تحت پیگرد قرار گرفته که در بازجوئی خود منکر اتهام واردہ می گردد. اداره اطلاعات نیز دخالت پرسنل آن اداره را در قتل مقتولین تکذیب نموده است.

با عنایت به مجموع محتویات پرونده و با توجه به انکار شدید کارمند نظرعلی کریمی در ارتکاب بزه همچنین گزارش مفصل اداره کل اطلاعات استان گرگان پیرامون حادثه مزبور در رابطه با دخالت پرسنل

اداره کل اطلاعات گرگان علی الخصوص کارمندان نظرعلی کریمی و رضا رائیجی در قتل خانم ها فرزین مقصودلو و شبنم حسینی به لحاظ فقد ادله شرعی و قانونی قرار منع پیگرد صادر در رابطه با دخالت آقایان بیژن اعلائی و سیدمظفر حسینی و سایرین که همگی غیر نظامی می باشند با توجه به نظریه شعبه دوم دیوانعالی کشور مندرج در اوراق ۳۰۵ و ۳۰۶ پرونده قرار عدم صلاحیت خود را به شایستگی رسیدگی محاکم عمومی تهران صادر اعلام می دارد.

بازپرس شعبه دوم دادگاه های نظامی تهران

شرفی ۷۸/۲/۱۲

بسمه تعالی : دادیار محترم جناب آقای قربانزاده بررسی و اظهارنظر فرمائید. معاون دادستان - اقبال ۷۸/۲/۱۶

.... با قرار قربان زاده

۷۸/۲/۱۶



از زندگی خانل کار

موکر پرسکی قانونی اسغان مازندران

گزارش معاینه جسد

نام و نام خانوادگی :	لطفاً خود را از لیست زیر انتخاب کنید
جنسیت :	مرد
نام و نام خانوادگی :	محمد مصطفیٰ علیزاده
نام پدر :	احمد
نام مادر :	بیان
محل زاده :	کارخانه صنعتی
ساعت معاشر :	۷:۵۰
تاریخ معاشر :	۱۳۹۴/۰۸/۲۱
سن :	۲۱
شهرت :	مصطفیٰ
نام بدر :	احمد
نام :	مصطفیٰ
اعلام کفته :	اعلام کفته
محل فوت :	کارخانه صنعتی
محل حادثه :	کارخانه صنعتی
اعلام فوت (نوع حادثه) :	وفی
شماره پروانه دفن :	۱۳۹۴

نحوه فیضی (۱) از مردمی



سازمان قضائی نیروهای مسلح جمهوری اسلامی ایران

از :

به :

موضوع:

این بار در مرورخه ۱۱/۴/۲۶ بهدلیل در مظلومان بودن پرسنل اداره کل اطلاعات گرگان با استفاده ماده بند از قانون
دادرس نیروهای مسلح مصوب ۱۳۶۶ به صلاحیت رسیدگی دادرسراي نظامي تهران اعلام نظر نموده
درینچه پروندهای شنبه ارجاع می گردکه برایین رابطه مکاتبات و اقدامات عدیمهای معمول احمد از پرسنل
اداره اطلاعات گرگان بنام نظر علی کریمی فرزند خدمتگزار تحت پیگرد قرارگرفته که در بازجویی خود منکر
استهالم وارد می گردد. اداره اطلاعات نیز مخالفت پرسنل آن اداره درقتل مقتولین را تکذیب نموده است. -
با اشاره به مجموع محتویات پرونده واقعه به انکار شدید کارمند نظری علی کریمی در ارتکابی مذکور گزارش
مفصل اداره کل اطلاعات استان گرگان پیغامون حافظه مزبور در رابطه با مخالفت پرسنل اداره کل اطلاعات گرگان
علی الخصوص کارمندان نظر علی کریمی و دخوارانهی در قتل خانمها فرزین مقصود لو و ششم حسین بلحاظ. -
فقط ادله شرعی و قانونی قرار منع پیگرد سایر در رابطه با مخالفت آقایان بیزند اعلام شد مثفر حسینی
و سایرین که همگی غیر نظامی می باشند با توجه به نظریه شعبه دوم دیوانعالی کشور مندرج در اوراق ۵۰۶۰۴
پرسنلی قرار عدم صلاحیت خوب استایستگی رسیدگی محاکم عمومی تهران مادر اعلام می نماید. -

با ز پرسنل شعبه سوم نظارت بر امور نظامی تهران

۱۳۶۷/۸/۱۲

در بارگیرم حبیب آرزوی خود بررسی از این اتفاق نداشت

سید محمد حسنی

۱۳۶۷/۸/۱۶

سازمان فضای فیروزه‌ای مجلس جمهوری اسلامی ایران

5

1

موضع: فرار منع بیکری و عدم ملاحمت
دادستان محترم نظامی شهران

خبر اما^۱ محتویات پرسنده تقدیمی حاکی است خانم فرزین ملصود لو در تاریخ ۲۵/۲/۲۹ جهت بهداراقوام خود از ایگلستان به شهرستان گرگان مسافرت می‌نماید پس از بهدارها آشایان در تاریخ ۲۵/۲/۱۴ قصد خروج از کشور را داشته که بدليل مصوع الخروج بودن از خروج وی در فرودگاه مهرآباد جلوگیری می‌نمایند در پیگیریهای بعمل آمده مشخص شد که سامانه بدلا ^{پلا} افدامات نمود امنیتی ویه به پوشیداد اداره کل اطلاعات گرگان ^{تحبیط شبیه} اول هادگاه انقلاب اسلامی گرگان مصوع الخروج گردیده است تلاش خانم پادشه جهت رسیدن خروجی خودمی‌تواند مصوبه ۷۰/۸/۱۱ به دستور پادشاه ریاست جمهوری گرگان مراجعت شود ^{با افرادی} خواهشان قول رفع ^{با افرادی} شود و دستور گشتن که ملاقات عضوری ^{با افرادی} باشد ^{با افرادی} تا مهر دهمند تا اینکه در تاریخ ۷۰/۸/۱ در منزل احمد از بستگان خانم پادشه ملاقاتی بین وی و افراد مورد نظر صورت ^{با افراد} گیرد که در این ملاقات خواه رزایه این بنام ششم حسنه نیز حضور داشته در آن جلسه هر دو آنان بطریق فجیعی نوسط افراد ملاقات کنده ^{با افراد} می‌زنند ^{با افراد} پروندهای در این خصوص در محاکم عمومی گرگان تشکیل چند سفر از افراد غیر نظامی به این اعلانی و سد مظفر حسنه تحت پیگرد قرار می‌گیرند متعاقب آن ^{با افراد} ریاست محترم شعبه نهم محاکم عمومی گرگان ^{با این} استدلال که احمد از بستگان مقتولین دوسر از پرسنل اداره ^{با افراد} اطلاعات شهرستان گرگان به این رحیمی و کرمی راه رهظان اتهام قرار می‌دهد در حواست احواله پرسنده به هادگاه صوصی شهر ^{با این} پیگرد رامی ماید ^{با اسناد} کشور نیز شرح برگ ۳۰۶ بادگیری استان تهران را مالح رسانید ^{با این} پرسنده در تاریخ ۲۵/۲/۲۹ به شعبه ۲۳ محاکم عمومی تهران ارجاع ^{با این} شعبه سرویز ^{با این} به صلاحیت رسیدگی ^{با این} هادگاه انقلاب اسلامی تهران اعلام ملاحظت می‌نماید ^{با این} ریاست ^{با این} اینکه ^{با این} اسفلات اسلامی تهران ^{با این} که مدارکی نال بر ارتباط مرحومه هر زین مذکور ^{با این} ^{با این} ایگلستان بدمت نیامده خود را ^{با این} مذکور ^{با این} پرسنده پرسنده را به محاکم عمومی ارسال می‌نماید ^{با این}